

A Pattern for Methodological Evaluating of New Social and Humanity researches in Iran

Hadi Mousavi (Research Institute of Hawzeh and University, Qom, hmousavi@rihu.ac.ir)

Seyed Hamid Reza Hasani (Research Institute of Hawzeh and University, Qom, hrhasani@rihu.ac.ir)

ARTICLE INFO

Article History

Received: 2019/11/9

Accepted: 2020/3/11

Key Words:

pattern for evaluating,
social sciences and humanities,
regions of science,
systemization of studies in social
sciences and humanities.

ABSTRACT

There is clear need for methodological and scientific evaluating of new methodological approaches in social science researches in the country; For overcoming this need there must be a standard criterion i.e. offering a pattern for methodological evaluating of new social/humanity studies in Iran is a necessary condition to show us the methodological situation of every social/humanity studies.

In this article, we try to have impartial view about the different approaches in the structure of all social and human sciences paradigms. By this approach, we seek different properties of scientific researches, which in the first step that can bring us a kind of scientific systemization for researches. This pattern by penetrating the basic foundations of social/human sciences give us a three basic layers for scientific evaluating and finding the methodological situation of new studies.

الگوی برای ارزیابی روش‌شناختی مطالعات نوگرایی علوم انسانی در ایران

هادی موسوی (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم (نویسنده مسئول): hmousavi@rihu.ac.ir)

سیدحمیدرضا حسینی (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم؛ hrhasani@rihu.ac.ir)

چکیده

وجود دیدگاه‌های مدعی نوگرایی روش‌شناختی و روشی در حوزه علوم انسانی در کشور نیاز به سنجش علمی و روش‌شناسانه این دیدگاه‌ها و حاجت به معیارهای این سنجش را ایجاد کرده است. به‌دیگر سخن، ارائه الگوی جهت ارزیابی روش‌شناختی مدل‌های بدیع مطالعات علوم انسانی و موقعیت‌یابی منطقی و روش‌شناسی آنها از ضروریات پژوهشی معاصر کشور محسوب می‌شود؛ الگوی پایه که در آن از کمترین پیچیدگی‌ها برای این موقعیت‌یابی استفاده شده باشد.

در این نوشتار تلاش می‌شود تا مستقل از دیدگاه‌های خاص در مورد ساختار تولید علم، ساختار بنیادین مشترک در پارادایم‌های علوم انسانی و ویژگی‌های گوناگون انواع مختلف از پژوهش‌های علمی ارائه شود که بتواند در نخستین گام، نوعی نظام‌بخشی علمی برای پژوهشگران نوگرایی حوزه علوم انسانی در کشور به ارمغان آورد. این تحقیق، الگوهای پژوهشی بدیع ارائه شده در حوزه پژوهش‌های علوم انسانی را براساس عمق نفوذ به لایه‌های بنیادین معرفت علمی به سه نوع تقسیم می‌کند و براساس این به سنجش و جایگاه‌شناسی علمی آنها می‌پردازد.

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۱

واژگان کلیدی:

الگوی ارزیابی،
علوم انسانی،
منطقه‌های علم،
نظام‌بخشی به علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

تعیین موقعیت روش‌شناختی پژوهش‌های علمی در جغرافیای دانش، همواره دغدغه پژوهشگران و همچنین نهادهای متکفل پژوهش‌های علمی بوده است؛ حتی دانشمندی که نسبت به پیشرفت‌های علم و پیشرفت‌های تمدن بشری دغدغه شخصی دارند، مستقل از هر نهادی نسبت به پراکندگی پژوهش‌ها و هدر رفتن نیروی علمی و منابع مالی یک جامعه ابراز نارضایتی می‌کنند؛ از این رو فرایند شکل‌گیری علم و به‌ویژه هویت روش‌شناختی آن همواره موضوع پژوهش‌های فراوانی قرار گرفته، به اشکال مختلفی تفریر و تسبیق شده است.

درواقع، ماهیت علم و فرایند شکل‌گیری آن به‌مثابه یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث فلسفه علم و سیاست‌گذاری علم، نیازمند نوعی تسبیق است که به شکلی قابل قبول بتواند مورد استفاده نهادهای علمی برای تعیین موقعیت علمی پژوهش‌هایشان قرار گیرد. در این سنخ از مباحث برای اشاره به ساختار کلی دانش و شناسایی آن اگرچه در آسان‌ترین شکل خود عموماً می‌توان به یک خلاصه کوتاه، یک مدل مفهومی، یا یک استعاره بسنده نمود، اما کارایی این شناسایی به‌مثابه یک الگوی ارزیابی روش‌شناسانه، نیازمند تحلیل فرایند تکوین علم، همراه با ملاک‌هایی برای ارزیابی آنهاست.

حالت ایدئال این الگو آن است که تا جای ممکن، درستی یا نادرستی و ارزشمند بودن یا نبودن محتوای یک تحقیق به لحاظ ارزشی مورد قضاوت قرار نگیرد؛ بلکه تنها با جستجوی عناصر روش‌شناختی و ساختاری در مقام تعیین موقعیت علمی یک تحقیق علمی در نظام فرایندی علم برآیم تا جایگاه پژوهش‌ها تنها در نحوه کارکردشان، تعیین شده و در جای خود به کار گرفته شوند. بدیهی است که کارکرد مورد توقع از یک تحقیق علمی که در موقعیتی نادرست به کار گرفته شده باشد، نتایج مورد نظر از آن کارکرد را برآورده نمی‌کند.

به نظر می‌رسد با توجه به آنارشی روش‌شناختی کنونی در دیدگاه‌های مدعی نوگرایی روش‌شناختی و روشی در حوزه علوم انسانی در کشور و وجود قضاوت‌های رایج جانبدارانه و بدون ملاک در مورد استفاده از روش‌شناسی‌ها و روش‌های بدیع علمی صورت گرفته در جامعه علمی کنونی علوم انسانی ما،

می‌توان راهی گشود تا سوگیری‌های دلخواهانه به سمت ملاک‌های علمی، سوق یافته و مستقل از افراد، رویکردها و گرایش‌ها بتوانیم به حداقل‌های یک نظم علمی برای جامعه علمی خود دست یابیم.

این آنارشی علمی که منشأ آن، هم درونی و هم بیرونی است^۱، موجبات وارد آمدن آسیب‌های شدید به فضای علمی را فراهم آورده که از آن جمله عدم نیل به جامعه علمی مطلوب است؛ جامعه‌ای که از نخستین شروط آن، ایجاد پیوستگی بین پژوهش‌های علمی پژوهشگران با یکدیگر است تا توان علمی و منابع مالی هزینه شده برای مطالعات علمی در کشور به نحو هم‌افزایی برای جامعه و دانشمندان، آورده علمی داشته باشد.^۲

افزون بر این، رفع آنارشی روش‌شناختی و علمی تأمین‌کننده دغدغه‌های دانشمندان و به‌ویژه اهالی علوم انسانی در نحوه گفتگویی است که می‌توانند با دیگر پژوهشگران رشته‌های مختلف علمی داشته باشند. برای پژوهشگران علوم انسانی/اجتماعی و نیز برای اهالی فلسفه‌های علوم انسانی، مهم است که بتوانند از جایگاه پژوهش‌های خود در گستره علوم، نوعی ارزیابی داشته، به ملاک‌هایی دسترسی داشته باشند که موقعیت علمی آنها، خدماتی که به جامعه علمی ارائه می‌کنند و نیز خدماتی که به نحو متقابل می‌توانند از جامعه علمی بگیرند را مشخص کند.

در این نوشتار از روش یا روش‌شناسی خاصی دفاع نمی‌شود یا

۱. منظور از «منشأ درونی»، ویژگی‌های افراد و گروه‌هایی در کشور است که بدون داشتن تخصص کافی در یک زمینه وارد جریان‌سازی علمی می‌شوند و منظور از «عوامل بیرونی» سرازیر شدن داده‌های علوم انسانی غربی تولید شده در پارادایم‌های علمی مختلف با مبانی متفاوت و متضاد و در موقعیت‌های خاص جغرافیایی به درون فضای علمی کشور است.

۲. از عوارض نامطلوب نبودن این جامعه علمی مطلوب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بی‌اطلاعی دانشمندان از آثار یکدیگر، تکرار کارهای علمی در منطقه‌های مختلف حتی در یک مرکز علمی واحد و در نتیجه پدید نیامدن پیشرفت علمی. در واقع، این قانون‌های حاکم بر جامعه علمی است که معیار و ملاک وضعیت انتقال یا عدم انتقال، پیشرفت یا عدم پیشرفت، حل مسئله یا عدم حل مسئله، یا روش مورد توافق را معین می‌کند و مانع پیامدهای ناگوار قضاوت‌های بی‌مورد در تحقیقات و پژوهشگران می‌شود. به نظر می‌رسد راه جلوگیری از نابودی سرمایه‌های علمی در سطح منابع انسانی و نیز منابع مالی دستیابی به یک جامعه علمی مطلوب است تا هر فرد یا جریانی در جامعه علمی کشور صرفاً با ملاکات و ارزش‌های شخصی یا گروهی جرئت انتصاب انتقال، تعیین مسئله اصلی و تشخیص پیشرفت یک رویکرد علمی یا عدم توانایی رویکرد دیگر را به خود ندهد و مانع ظهور ملاکات علمی و اجتماعی برای قضاوت‌های علمی نشود.

روش‌شناختی مدل‌ها و الگوهای بدیع ارائه شده جهت نظریه‌پردازی و تولید علوم انسانی در کشور می‌پردازد.

بخش اول

ساختار بنیادین مشترک دیدگاه‌های مختلف در مورد چیستی علم

با توجه به اینکه ایدئال مورد نظر این نوشتار، ایجاد یک توافق اجتماعی در میان پژوهشگران علمی نوگرا برای مشخص کردن جایگاه پژوهش‌های علوم انسانی انجام گرفته است، نخستین گام، نه ارائه نظریه و دیدگاهی خاص در مورد چیستی علم و چیستی کار علمی، بلکه ارائه ساختار بنیادین مشترک و قدر متیقنی از دیدگاه‌های مختلف است؛ به نحوی که تمامی آنها در ویژگی‌های ساختاری خاصی با وجود تفاوت‌ها، واحد عمل می‌کنند. از این رو در این بخش تلاش می‌شود این ساختار مشترک در رویکردهای مختلف علمی به صورت گذرا اشاره شود تا بدان واسطه بتوان به هسته اولیه یک الگوی نظام‌بخش مورد توافق برای ارزیابی علمی دیدگاه‌های مدعی نوگرایی روش‌شناختی و روشی در حوزه علوم انسانی در کشور دست یافت.

۱. منطقه‌های سه‌گانه علم

این نوشتار با توجه به دیدگاه‌های مختلف موجود در مورد چیستی علم بر آن است که شاید نتوان تنها از یک دیدگاه برای ترسیم الگوی ارزیابی روش‌شناختی پژوهش‌های نوگرایانه معاصر علوم انسانی در کشور استفاده کرد، اما امید آن می‌رود که بتوان به چارچوبی موجه از چگونگی تحقق مراتب شکل‌گیری علم دست یافت که عصاره بسیاری از نظریات علم‌شناختی موجود نیز باشد؛ عصاره‌ای که در برخی دیدگاه‌ها به صورت صریح‌تر و در برخی دیگر به صورت ضمنی بدان اشاره شده است.

برخی دیدگاه‌ها در پی نیل به نظامی از سیستم اجتماعی و ارتباط آن با نظریه و همچنین عوامل مؤثر بر شکل‌گیری نظریه می‌کوشند نشان دهند رویکردهای مختلف در پژوهش‌های علوم انسانی از نظریه واحدی در باب کنش استفاده نکرده‌اند (Coleman, 1990, p. 13). اما وجه مشترک و عنصر راهبردی روش‌شناختی قابل استخراج از این دیدگاه‌های رقیب وابستگی هر یک از آنها به نظریه‌ای در باب کنش است. با وجود تفاوت این رویکردها در مورد چیستی

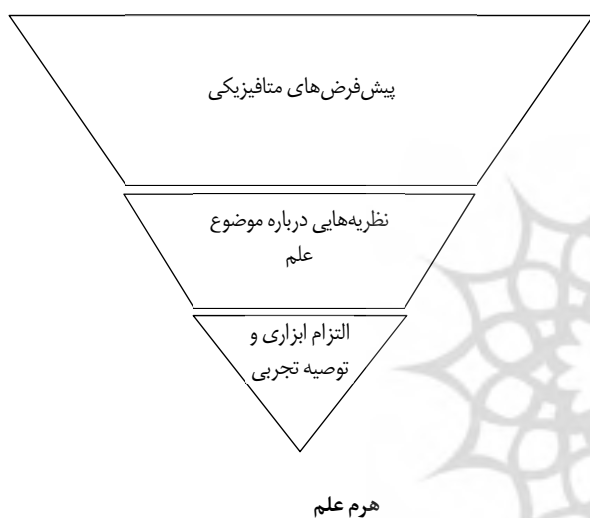
در مقام نقد روش یا روش‌شناسی خاصی نیست؛ بلکه در مقام تبیین روش‌شناسی معرفت علمی^۱ است. سخن در تبیین چیستی فعالیت علمی است؛ اینکه هر فعالیت علمی از آن حیث که علمی است (در هر پارادایم علمی که صورت بگیرد) به‌طور کلی از چه سنخ روش‌شناسی باید پیروی کند. به‌دیگرسخن، در این نوشتار بر آنیم تا با بهره‌گیری از مباحثی که در حوزه پرسش از چیستی علم، چیستی واقعیت، چرایی پژوهش، و چیستی هویتی که «در» آنها و «بر» روی آنها پژوهش می‌شود و شخصی که عهده‌دار انجام تحقیق است، به ترسیم «الگوی ارزیابی روش‌شناختی» پرداخته شود؛ الگویی مشترک که بتواند به‌مثابه ابزاری علمی و بی‌طرف، به الگوهای بدیع ارائه شده جهت نظریه‌پردازی و تولید علوم انسانی در کشور نظم بخشیده و براساس آن بتوان مدل‌ها و الگوهای بدیع ارائه شده جهت نظریه‌پردازی و تولید علوم انسانی در کشور را موقعیت‌یابی نمود؛ البته گفتنی است که این نوشتار نه در پی کشف قواعد پژوهشی مشترک در میان الگوهای بدیع ارائه شده جهت مطالعات علوم انسانی، بلکه در مقام تبیین ساختار بنیادین و روش‌شناختی مشترک در بین آنهاست.

بنابراین، هدف از این مقاله، ارائه الگویی جهت ارزیابی روش‌شناختی مدل‌های بدیع مطالعات علوم انسانی و موقعیت‌یابی منطقی و روش‌شناسی آنهاست. از این رو در سیر کلی دانش و روش‌شناسی به دنبال الگویی پایه هستیم که در آن از کمترین پیچیدگی‌ها برای این موقعیت‌یابی استفاده شده باشد؛ البته ممکن است این سؤال به ذهن متبادر شود که روش‌شناسی‌ها، روش‌ها و رویکردهای بدیع تولید نظریات علمی صورت گرفته در جامعه علمی کنونی علوم انسانی کشور را چگونه می‌توان مستقل از مبانی منطقی و روش‌شناختی آنها مورد ارزیابی قرار داد. در پایان مقاله ضمن تبیین و توضیح لایه‌های سه‌گانه روش‌شناختی نشان خواهیم داد که لایه‌های اول و دوم و سطوحی از لایه سوم درصدد بازگشایی مبانی منطقی و روش‌شناختی هستند و خروجی‌های لایه سوم ما را به تولید دانش علمی نزدیک می‌کند.

این مقاله در دو بخش تنظیم شده است: بخش اول به بحث‌های نظری روش‌شناختی علم و بخش دوم به ارائه الگوی ارزیابی روش‌شناختی برآمده از این مباحث جهت سنجش

1. Scientific Knowledge

توصیه‌های تجربی "در پایین" می‌گذرد. میان «بالا» و «پایین»، نظریه‌هایی در مورد موضوع [علم] و مثال‌های خاص از مسائل حل شده واقع هستند که برای داده‌های پارادایم بسیار مهم‌اند که در اصطلاح بدان‌ها مثال‌های پارادایمی گفته می‌شود (L'Abate, 2012, p. 4). به‌دیگرسخن، این وضعیت، پیش‌فرض‌های متافیزیکی را در بالاترین سطح از انتزاع و عمومیت قرار می‌دهد و نظریه‌هایی درباره موضوع علم در مرتبه بعد قرار می‌گیرند؛ جایی که به‌ویژه در رویکردهای مختلف علوم انسانی شاهد ظهور نظریه‌های مختلف در باب چیستی کنش انسانی هستیم.



گرچه ارائه تصویری جامع از علم نیازمند برشمردن عناصر روش‌شناختی فراوانی است، اما این تصویر ساده شده از جریان علم^۳ می‌تواند موقعیت هر یک از عناصر روش‌شناختی در

این تصویر از فرایند سلسله‌مراتبی روش‌شناختی علم را به شکل‌هایی دیگر می‌توان در آثار متعددی شاهد بود. به‌طور نمونه در کتاب *The Essence of Research Methodology* چنین هرمی با مراتبی بیشتر اما تقریباً با همان محتوا این‌گونه تصویر شده است. (Jan Jonker, 2010 p. 23)

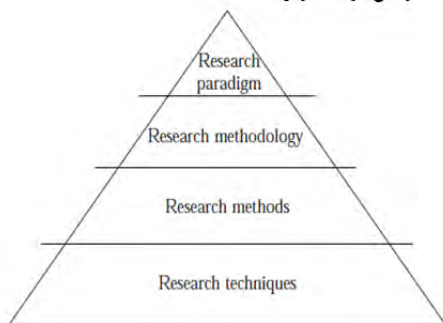


Fig. 2.2 The research pyramid

واقعیت اجتماعی و نحوه برشمردن عناصر و نهادها و حتی پژوهش‌های علوم اجتماعی، همگی در این وجه مشترک‌اند که در ورای این دیدگاه‌ها نظریه‌ای درباره چیستی کنش قرار دارد. این نظریات هرچند ممکن است با هم متفاوت باشند که هستند، اما به صورت مشترک درصدد تبیین کنش انسانی هستند.

این جریان نشان از آن دارد که هر یک از رویکردهای علمی، فرایندی را با عبور از مرتبه کلان^۱ در علوم به مرتبه خرد^۲ طی می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که برخی موقعیت‌های کلان، موجب شکل‌گیری رفتارهای اجتماعی در سطح اجتماع می‌شوند. به‌طور نمونه ماکس وبر می‌تواند برخی از این جریانات را این‌گونه طبقه‌بندی کند:

۱. آموزه‌ها (ی دینی - به‌طور نمونه در پروتستانسیم) - برخی ارزش‌ها را در هواداران خود ایجاد می‌کنند؛
۲. افراد با ارزش‌های خاص گرایش‌هایی نسبت به برخی رفتارهای اقتصادی اختیار می‌کنند؛
۳. برخی گرایش‌ها به رفتار اقتصادی در بخش افراد کمک می‌کند تا سازمان اقتصاد (به‌طور نمونه کاپیتالیستی) وارد جامعه شود (see: Coleman 1990, p. 8).

این طبقه‌بندی که با اندک تصرفی در محتوای آن برای نشان دادن وجه صوری و روش‌شناختی طبقات مختلف مراتب کلان و خرد در علوم اجتماعی ارائه شد، نشان می‌دهد قلمروهای اجتماعی قابل مشاهده در قالب رفتارهای اجتماعی خرد به مراتب کلان اجتماعی وابسته‌اند که به سادگی قابل مشاهده و مطالعه نیستند. این در حالی است که آنچه روش‌های تحقیق با آنها سروکار دارند، شناسایی مراتبی از رفتار در سطح خرد است که دائماً با آموزه‌ها و گرایش‌های مراتب کلان اشراق شده است. این وضعیت حداقل سه‌گانه در نحوه ایجاد رفتارهای اجتماعی و امور سابق بر کنش‌ها و گرایش‌های اجتماعی را می‌توان در دیگر تبیین‌های علم‌شناختی نیز مشاهده کرد.

به‌طور نمونه دیدگاه پارادایمی کوهن تلاش دارد تا علم را درون پارادایم توضیح دهد. پارادایم در نگاه جامع کوهن شامل هر چیزی است که برای فعالیت علمی ضروری است؛ همه مسیرها از پیش‌فرض‌های متافیزیکی "در بالا" و از مسیر التزامات به ابزارها و

1. Macro level
2. Micro level

یک جریان علمی نمی‌توان شاهد وجود یک جریان علمی در آن بود. به طور نمونه، نظریه حرکت جوهری ملاصدرا استلزاماتی برای دانش‌های مختلف از جمله آن برای طبیعیات و فیزیک و حتی علوم انسانی دارد که جریان علم فیزیک و علوم انسانی رایج نتوانسته با آن ارتباط برقرار کند. از جمله ویژگی‌های این نظریه افزودن یک بُعد فیزیکی بر ابعاد اجسام است (ر.ک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۱۴۰).

بُعد زمان که یک بُعد واقعی و در کنار ابعاد سه‌گانه هندسی طول، عرض و عمق است، طبق مبانی متافیزیکی، اندازه‌شیء را وابسته به یک متغیر چهارم می‌داند که همان زمان است؛ اما این اندازه و سبک اندازه‌گیری آن مورد استقبال دانشمندان علوم طبیعی و فیزیکی قرار نگرفت. این در حالی است که با وجود این عدم توجه اجتماعی و فرهنگی، قطعاً این نظریه متافیزیکی قابلیت حضور در طبیعیات امروز را دارد. در فضای علوم انسانی نیز این نظریه صدرايي از چنان تبعات قابل توجهی برخوردار است که برخی از استلزامات آن هویت‌بخش برخی رویکردهای علوم انسانی قرون جدید شده است (حسنی و موسوی، ۱۳۹۷)، اما در این فضا نیز علوم انسانی نتوانسته است از این نظریه استفاده کند. بنابراین، در بسیاری از موقعیت‌ها می‌توان شاهد ظهور شخصیت‌های علمی بود که چه بسا به دلیل رشد علمی فوق‌العاده، جامعه قادر به شناسایی او و نظریات علمی برآمده از دستگاه فکری او نیستند. چه بسا ابزار علمی جامعه توان کافی برای رسیدن به علمی را ندارد که او کشف کرده و یا نظریه‌ای که او ایجاد کرده است.

با وجود این، عدم پذیرش جامعه علمی نمی‌تواند ملاک اصلی برای علمی بودن یا نبودن یک کار پژوهشی باشد، اما پذیرش جامعه علمی، شرط ورود یک کار تحقیقاتی به جرگه رویکرد علمی و پارادایم علم خواهد بود. بدون این پذیرش، جریان پرتلاطم و تحول‌برانگیز اجتماعی و کلان علم، حرکت نخواهد کرد.

با این وصف اصلی‌ترین ویژگی یک کار پژوهشی نه صرف پذیرش جامعه علمی، بلکه سنجش میزان استدلالی بودن آن برای رسیدن به صدق است؛ صدقی که مستقل از جامعه علمی است و پذیرش و عدم پذیرش ایشان نقش محوری در آن ندارد. با وجود این، آشنایی با ادبیات علمی که پیش از پژوهشگر در

پژوهش‌های علمی را مشخص کند؛ به نحوی که پژوهشگر می‌تواند بدان واسطه به تصویری کلی از موقعیت علمی خود در هرم دانش وقوف یابد.

بدین ترتیب برای استفاده از الگوی ارزیابی روش‌شناختی نظریات علوم انسانی که در این بخش درصدد بسترسازی برای ارائه آن هستیم، در جهت تطبیق ویژگی‌های کلی یک تحقیق علمی با ظاهر ویژگی‌های هر یک از مراتب سه‌گانه علم (در نمودار پیش‌گفته) می‌تواند به نحو کلی جایگاه تحقیق مورد نظر ما را مشخص کند؛ به نحوی که در یک نگاه کلی می‌توان تشخیص داد این تحقیق علمی به لحاظ روش‌شناختی از چه موقعیتی نسبت به هرم علم برخوردار است؟ آیا توانسته است در جریان علم ورود پیدا کند؟ و در صورت ورود آیا توانسته است تمام شرایط سه مرحله‌ای در هرم علم را استیفا نماید؟ به‌دیگرسخن، لزوماً تنها پژوهش‌هایی امکان ورود به جریان علم را می‌یابند که از کیفیت بالایی برخوردار باشند (see: L'Abate, 2012, p.4).

۲. شرط علمی بودن: پذیرش جامعه علمی یا صدق نفس الامری؟

پذیرش یک پژوهش علمی برای اهالی پارادایم علم از تبعات پژوهشی است که مبتنی بر پژوهش‌های پیشین و ادبیات علمی شکل گرفته حول موضوع یا مسئله تحقیق صورت گرفته باشد و به موجب آن یک تحقیق علمی وارد رویکرد علمی اهالی آن علم شده و به‌عنوان یک کار تحقیقی رسمیت پیدا می‌کند. از جمله این ویژگی‌ها، شناسایی معضلات و حل معضلات و مسائل رویکرد علمی است (ibid). حل این مسائل، تضمین‌کننده آشنایی پژوهشگر با ادبیات رویکرد علمی و اهمیت به پژوهش‌های پیشین و مسائل مطرح شده در آن است.

هر پژوهش علمی هویت و صدق خود را در یک جریان علمی جستجو می‌کند. یک جریان علمی نیز اگرچه با واقعیت مستقل از فرد پژوهشگر، صدق خود را جستجو می‌کند، اما برای تبدیل شدن به یک جریان، نیازمند همراهی یک جامعه علمی است. چه بسا یک کار تحقیقاتی نتوانسته باشد جلوه‌هایی از واقعیت را در خود آشکار کند؛ اما بدون پذیرش آن توسط اهالی

۳. بی‌طرف نبودن روش تحقیق درباره چستی واقعیت اجتماعی

با توجه به ویژگی‌های پارادایمی روش‌های تحقیق، نمی‌توان توقع داشت این روش‌ها ما را بی‌واسطه به واقعیت اجتماعی متصل کنند؛ بلکه روش‌های تحقیق همواره در پارادایم‌ها و جریان‌های علمی شکل گرفته و نظریه‌بار^۲ هستند. این روش‌ها تنها بخش‌هایی انضمامی از سطوح جامعه را برای ما آشکار می‌کنند و توانایی اندکی برای گذار و همچنین ایده‌پردازی در سطح چستی واقعیت اجتماعی دارند. از این رو به‌کارگیری آنها نمی‌تواند واقعیت پارادایمی یا حتی واقعیت اجتماعی را در سطح چستی واقعیت اجتماعی برای ما به ارمغان آورد (بلیکی، ۱۳۸۴).

هدف اصلی پژوهش‌های کمی و کیفی، شناخت واقعیت به نحوی است که بتوان به لحاظ تجربی به آن وارد شد و متکی بر مبانی پیشینی، اقدام به تصویر واقعیت مورد مطالعه نمود. آنچه در دستیابی به این هدف مهم است، تصویری از واقعیت است که توسط روش‌شناسی کمی و کیفی ارائه می‌شود. روش‌شناسی کمی، معمولاً تصویری ایستا از واقعیت اجتماعی ارائه می‌دهد. واقعیت اجتماعی که با نقش‌ها و کارکردهای اجتماعی پدیده‌ها رخ می‌دهد، متکی بر قوانین عام تغییرناپذیر می‌باشد. از این زاویه، تأثیر و نقش تفسیر در زندگی اجتماعی، مورد توجه جدی کمی‌گرایان قرار نمی‌گیرد. آنچه تحت عنوان تغییر، مدّ نظر رویکرد کمی تحقیق قرار می‌گیرد، بررسی تغییرات بین متغیرهاست. متغیرها نیز، خصیصه و ویژگی‌های قابل تغییر پدیده‌ها هستند که بر حسب ارتباط پدیده با محیط و چگونگی ایفای نقش یا کارکرد آن تعیین می‌شوند.

متغیرهای زمینه‌ای، جهت مقایسه و بررسی نوع و میزان رابطه بین پدیده‌ها معرفی می‌شوند و از این رو، با هدایت محیط، فعالیت‌ها و فعل و انفعالاتی در زندگی اجتماعی رخ می‌دهند که شناسایی، کنترل و پیش‌بینی آن نیازمند پژوهش علمی است. قوانین مندرج در محیط و زندگی اجتماعی را می‌توان با شناسایی متغیرها، هدایت توابع آنها و همچنین روابط بین متغیرها استخراج کرد. بنابراین، تحقق این امر، مستلزم تصویری ایستا از واقعیت اجتماعی است؛ تصویری که جهان اجتماعی را با زبان متغیرها^۳

موضوع یا مسئله مورد بحث شکل گرفته است، از ضروریات یک کار پژوهشی است که تجلی توجه به آن را می‌توان در ادبیاتی مشاهده کرد که پژوهشگر به کار گرفته است. در غیر این صورت پژوهشگر کار خود را بر مسائلی متمرکز خواهد کرد که پیش‌تر حل شده‌اند و البته این جدای از آن نوع پژوهش‌هایی است که مسئله‌ای ندارند یا با مسئله‌نما سروکار دارند.

البته این امر گرچه با دیدگاه‌هایی که معتقدند علم در یک وضعیت فرهنگی اجتماعی^۱ تعین پیدا می‌کند (see: L'Abate, 2012, p.4) می‌تواند از جهاتی همسو باشد، اما متفاوت خواهد بود؛ زیرا علم را وابسته به جامعه و فرهنگ تصور نمی‌کند؛ اما وضعیت اجتماعی و فرهنگی را به‌مثابه عناصر تشکیل‌دهنده رویکرد علمی پیش‌روی خود قرار می‌دهد. هرگاه مسائل، روش‌ها و زبان یک رویکرد علمی در بین اهالی شاخه‌ای از علم از پذیرش برخوردار باشد، آن رویکرد به لحاظ اثباتی به حیات خود ادامه می‌دهد و به‌مثابه معیاری برای تمییز علم از غیر علم عمل می‌کند (ibid, p.5).

این در حالی است که به نظر می‌رسد اگر مقام ثبوت و اثبات در تعیین ملاک علمی بودن خلط نکنیم، بی‌آنکه دچار نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی شویم، می‌توان تفسیری پذیرفتنی از دیدگاه درست ارائه کرد. بنابراین، گرچه حتماً ملاک علمی بودن یک گزاره علمی از آن حیث که علمی است را نمی‌توان «به لحاظ ثبوتی» مشروط به وجود پذیرش اجتماعی در بین یک جامعه علمی دانست و ملاک علمی بودن، کاشفیت از واقع بوده و حقیقتی فرای پذیرش یک جامعه علمی به‌عنوان ملاک علمی بودن وجود دارد، اما باید به این نکته نیز اذعان کرد که «در مقام اثبات»، مفردی از ایجاد رویکردهای مختلف علمی نیست و ساحت علم ناگزیر از مواجهه با رویکردهای مختلف علمی خواهد بود. حاصل محدودیت بشر در دستیابی به ساحت ناب علم، ایجاد پارادایم‌ها و رویکردهای گوناگون علمی در عرصه علم را ضرورت می‌بخشد. از این رو، اگر نیل به حقیقت علم و واقع برای انسان‌ها میسر بود، به‌یقین نگاه پارادایمی به علم نه‌تنها ضرورتی نداشت؛ بلکه تکثرگرایی معرفتی اصلاً امکان وقوع نمی‌یافت و از این رو امکان ایجاد پارادایم‌های مختلف علمی وجود نمی‌داشت.

2. theory laden

3. Language of variables

1. socioculturally

پژوهشگر قرار می‌دهند وی را به سوی بخش‌هایی از واقعیت متمرکز کرده و بخش‌های دیگر را به شکلی نظام‌مند از فرایند تحقیق حذف می‌کنند. در یک شکل افراطی، دیدگاه‌های کمی‌گرایانه هویت ارادی انسان‌ها را از واقعیات اجتماعی حذف می‌کنند و در دیدگاه‌های کیفی ساختارهای تغییرناپذیر و جبر اجتماعی را در مطالعات علوم اجتماعی پوشش نمی‌دهند. این عملکرد، نقض بی‌طرفی روش‌های تحقیق در حین عملیات پژوهش است که نتیجه برآمده از آن چیزی جز توسعه دانشی جزئی‌تر در مورد چشم‌انداز ارائه شده در بُن روش‌های کمی یا کیفی از واقعیت اجتماعی نیست. از این رو، نوعی توسعه اما در قالب‌های از پیش تعیین شده را در هر یک از این روش‌ها شاهد خواهیم بود.

۴. اشراب معرفت اجتماعی در روش‌های تحقیق

افزون‌براین، روش‌های تحقیق، در فرایند شناسایی واقعیت نوعی تصویر از پیش تعیین شده از واقعیت را به همراه داشته، تصویری از معرفت معتبر را با خود حمل می‌کنند. در واقع، تنها داده‌های خاصی که در ضمن این روش‌ها تضمین شده است، به‌عنوان داده‌های معتبر تلقی می‌شوند. رویکرد کمی که به پارادایم اثباتی متعهد است درصدد اعمال دستورات معرفت‌شناختی این پارادایم در به‌کارگیری روش‌های علمی، جهت تولید دانش علمی است (بلیکی، ۱۳۸۴). بنابراین، پژوهشگران کمی با تعهد بر به‌کارگیری روش‌های برگرفته از علوم طبیعی، به‌طور عمده تقید معرفت‌شناختی به پارادایم اثباتی دارند.

دانش و معرفت، زمانی معتبر و پذیرفتنی است که در تولید آن از روش‌های علمی استفاده شده باشد. به همین طریق، رویکرد کیفی با اتخاذ مواضع روش‌شناختی در روش‌هایی نظیر پدیدارشناسی، هرمنوتیک و طبیعت‌گرایی با ردّ به‌کارگیری روش‌های علوم طبیعی در علوم انسانی به تفاسیر کنشگران اجتماعی توجه داشته، از تعهد معرفت‌شناختی متمایز از رویکرد کمی برخوردار است. برخی با اصالت دادن به مبانی پارادایمی رویکرد کمی و کیفی تحقیق، این دو رویکرد را با مواضع معرفت‌شناختی کاملاً متمایز معرفی می‌نمایند.

برای ما ترجمه می‌کند. این گامی است در راستای هرچه علمی‌تر کردن علوم اجتماعی (ایمان، ۱۳۹۰، ص ۲۳۷، (see: Hughes, 1993, p.41) که البته از سنخ علوم طبیعی است؛ تصویری که روش‌شناسی جریان پوزیتیویستی در علوم اجتماعی آن را به‌عنوان ایدئال علم بودن یک علم تعریف می‌کند.

پژوهشگران کیفی، به‌جای تأکید بر محیط، معتقدند که واقعیت اجتماعی توسط کنشگران اجتماعی ساخته می‌شود. واقعیتی که با اصالت اختیار و اراده آزاد ساخته می‌شود، مشمول انعطاف‌پذیری و تغییر و تحول است. بنابراین آنچه در واقعیت مدنظر قرار می‌گیرد، ویژگی تحولی آن است. توجه به ویژگی تحولی واقعیت، به معنای توجه به فرایندی بودن شکل‌گیری واقعیت است.

پژوهش‌های کمی و کیفی در تصویر واقعیت و زندگی اجتماعی، در زمینه رابطه متقابل بین فرد و واقعیت اجتماعی نیز با یکدیگر متفاوت می‌باشند. پژوهشگران کمی، غالباً واقعیت اجتماعی را به‌عنوان امری جدای از کنشگران اجتماعی تلقی می‌نمایند و نقش چندانی برای عامل در واقعیت‌های اجتماعی قائل نیستند؛ بلکه واقعیت اجتماعی را امری مستقل از افراد می‌پندارند که در نظریات ذیل پارادایم پوزیتیویستی به اشکال مختلفی این مسئله تقریر شده است (ر.ک: حسنی و موسوی، ۱۳۹۵).

در مقابل، پژوهشگران کیفی متکی بر روش‌شناسی‌ها و نظریات حاکم بر روش‌های کیفی (مانند پدیدارشناسی، کنش متقابل نمادی و طبیعت‌گرایی) برآنند که نمی‌توان همچون علوم طبیعی در حوزه علوم اجتماعی، یک جهان از پیش ساخته را جهت تحلیل زندگی اجتماعی فرض نمود؛ بلکه باید به فرایندهایی پرداخته شود که از طریق آن، جهان اجتماعی ساخته می‌شود. بدین ترتیب، درحالی که تحقیق کمی دیدگاهی را مورد استفاده قرار می‌دهد که براساس آن واقعیت اجتماعی، امری ثابت و ورای کنشگر است، تصویر حاصل از تحقیق کیفی، معنای دیگری از همان واقعیت را در قالبی فرایندمحور و به‌عنوان امری نشان می‌دهد که واقعیت ساختاری اجتماعی دارد (ایمان، ۱۳۹۰، ص ۲۳۷-۲۳۸).

با چنین وضعیتی که رویکردهای کمی و کیفی تحقیق پیش رو دارند، حتی اگر نتوان این روش‌ها را به شکلی همراه با نوعی از معرفت از لایه‌های بنیادین معرفت اجتماعی دانست، این وضعیت قطعی است که این روش‌ها توسط مفاهیمی که در اختیار

نمی‌تواند بدون قید و بند دیدگاه راهنما کار تحقیقی انجام دهد که انگاره‌های مفهومی را برمی‌سازد (وبر، ۱۳۹۲، ص ۱۳۲).

۵. جایگاه نظریه نسبت به روش‌های تحقیق

پژوهش‌های کمی، براساس یک نظریه یا چارچوب نظری به سمت واقعیت ورود می‌کنند. نظریه، فرایند تحقیق کمی را مدیریت می‌نماید و پژوهشگر براساس آن اقدام به طرح قضایا، فرضیه‌ها، شناسایی متغیرها، تعریف‌های نظری و سرانجام تعاریف عملی متغیرها جهت ورود به واقعیت و جمع‌آوری داده‌ها می‌نماید. پس از جمع‌آوری داده‌ها، برای تأیید یافته‌های تحقیق مجدداً براساس منطق استقراء، مسیر تحقیق، رجوع به نظریه را می‌پیماید. این فرایند، دقیقاً با محوریت نظریه و در راستای آزمون نظریه انجام می‌شود.

در مقابل، پژوهشگران کیفی غالباً اندیشه استفاده از نظریه را به‌عنوان پیش‌درآمد ورود به تحقیق رد می‌کنند. از نظر آنها کاربرد نظریه می‌تواند مانعی باشد تا دیدگاه افراد مورد مطالعه در مورد آن چیزی مورد غفلت واقع شود که در حال وقوع است. این در حالی است که از دیدگاه پژوهشگران کیفی، ویژگی تحقیق کیفی، کشف یک نظریه است، نه آزمون صحت آن. نظریه‌ای که این پژوهشگران به دنبال آن هستند نمی‌تواند به سادگی از چارچوب‌های مفهومی و ادبیات تحقیقی (که پیش از ایشان شکل گرفته است) عبور کند.

اهمیت نظریه در فرایند تحقیق کمی و آزمون آن به‌عنوان هدف تحقیق، باعث «اصالت نتیجه» به‌جای «اصالت فرایند» شده است. به همین لحاظ، اینکه هدف تحقیق، «نظریه‌سازی» یا «آزمون نظریه» باشد، می‌تواند هویت تحقیقاتی متمایزی را به ارمغان آورد. تحقیق کمی، با استفاده از یک فرایند سازمان‌یافته، درصدد استفاده از نظریه و مفاهیم درونی آن، جهت بررسی علمی یک رویداد یا پدیده اجتماعی است تا اعتبار مباحث نظری به آزمون کشیده شود.

البته باید توجه کرد اصالت و اهمیت نظریه در تحقیق کمی، به معنای نفی نظریه در برخی از روش‌شناسی‌های کیفی نیست. پژوهشگران کیفی نیز غالباً دغدغه آشکاری دارند که چگونه

در چنین دیدگاهی، رویکردهای کمی و کیفی، به‌عنوان مدل‌های کاملاً متمایز و متفاوت جهت پژوهش‌های علمی عرضه می‌شوند. به‌طور مثال، از دیدگاه فیلسفد، روش‌های تحقیق کمی و کیفی، چیزی بیش از تفاوت‌های صرف میان راهبردهای تحقیق و نحوه گردآوری داده‌ها را دربرمی‌گیرد. این رویکردها، چارچوب‌های معرفت‌شناختی متفاوتی را جهت مفهوم‌سازی‌های مختلف، پیرامون ماهیت معرفت، واقعیت اجتماعی و فرایندهای مربوط به درک پدیده‌ها ارائه می‌نمایند (Wallace, et al., 1995, pp. 5-6).

به دلیل تفاوت مواضع معرفت‌شناختی هر کدام از روش‌های تحقیق کمی و کیفی، طبیعتاً پژوهشگران در استفاده از هر یک از این روش‌ها باید موضع معرفت‌شناختی خود را مشخص و متناسب با دیدگاه خود از روش‌های مناسب تحقیقاتی استفاده نمایند. اگر پژوهشگر اجتماعی روش‌های علوم طبیعی را تنها روش پذیرفته شده در ایجاد دانش معتبر می‌انگارد، طبیعتاً از روش‌ها و تکنیک‌های جمع‌آوری اطلاعات مرسوم در علوم طبیعی استفاده خواهد کرد. در مقابل، اگر روش علمی رایج در علوم طبیعی مبنای نامناسبی برای مطالعه انسان‌ها و کنش‌هایشان انگاشته شود، پژوهشگر به روش‌شناسی‌های غیر کمی و یک رویکرد کیفی مانند پدیدارشناسی رو خواهد آورد.

بنابراین، استفاده از هر طرح تحقیق علمی، به معنای تهدد معرفت‌شناختی پژوهشگر به انجام فعالیت‌های خاصی در آن طرح است. زمانی که پژوهشگر از طرح پیمایشی جهت انجام پژوهش‌های خود استفاده می‌نماید، باید بپذیرد که از روش‌های تجربی، جمع‌آوری اطلاعات کمی، تحلیل آماری یافته‌ها و دستیابی به نمونه‌های نمایانگر جهت تعمیم یافته‌ها استفاده نماید (ایمان، ۱۳۹۰، ص ۲۴۰). این مسئله نه‌تنها در روش‌های تحقیق جاری است، بلکه برخی اصرار بر آن دارند که حتی در داده‌های خام^۱ نیز جهت‌گیری پیش می‌آید و بی‌طرفی تحقیق، افسانه‌ای بیش نیست (Bishop, 2007, pp. 125-126). از این منظر، تصور علوم اجتماعی بدون جهت‌گیری و در اصطلاح عاری از ارزش، ممکن و درست نیست (Bishop, 2007, pp. 125-129).

این مسئله در وبر به شکل رسمی بیان شده است که «دیدگاه» نقش بسیار مهمی در روش‌های تحقیق دارد؛ به‌نحوی که پژوهشگر

1. brute

نماید (ایمان، ۱۳۹۰، ص ۱۹۷-۱۹۸). از آنجاکه در پژوهش‌های کیفی نقش پژوهشگر بر محتوای تحقیق بسیار اثرگذار است، در اینجا پیش فرض‌ها و اصول پژوهش‌های کیفی به نوعی نقش یک نظریه را ایفا می‌کنند، گرچه نظریه در موقعیت خاصی که قرار است تحقیق در آن صورت گیرد، طبق روال در خلال تحقیق یا در پایان تحقیق به دست می‌آید.

سبب اصلی پرداختن به نظم‌دهی مفهومی در کار پژوهش کیفی آن است که این‌گونه تحلیل، پیش‌درآمد نظریه‌پردازی است. نظریه پرورده، نظریه‌ای است که مفهوم‌ها در آن برحسب ویژگی‌ها و ابعاد معینی تعریف شده باشند. آنچه نظم‌دهی مفهومی می‌خوانیم، نقطه پایان در برخی بررسی‌هاست (استراوس و کربین، ۱۳۹۰، ص ۴۲).

بخش دوم

لایه‌های سه‌گانه علم به مثابه دالان‌های روش‌شناختی

با توجه به مباحث پیشین به نظر می‌رسد می‌توان یک الگوی ارزیابی روش‌شناختی برای تعیین موقعیت‌های علمی پژوهشگرانی معرفی کرد که درصدد ورود به حوزه‌های تحقیقاتی هستند. این موقعیت‌ها می‌توانند به مثابه دالان‌های روش‌شناختی، با هدایت محقق، پیوسته قالب‌های علمی خود را بر فرایند تحقیقات عرضه کنند. این معبرهای علمی در عین ارتباط با یکدیگر، حجم مهمی از داده‌ها را (عموماً) به شکل ناخودآگاه وارد کار تحقیقی می‌کنند. این داده‌های ناخودآگاه در همه سطوح دانش با شدت و ضعف وجود دارند. ناب‌ترین تحقیقات، تنها در حوزه کارهای مبنایی صورت می‌گیرند؛ اما هرچه به سمت نظریه‌پردازی در قلمرو اجتماعی و همچنین استفاده از روش‌های تحقیق پیش می‌رویم از خلوص تحقیقات کاسته شده و محقق به شکل خودآگاه یا ناخودآگاه، بار سنگینی از مبنایی و پیش‌فرض‌ها را با خود حمل می‌کند.^۱ میزان ورود داده‌هایی که روش‌های تحقیق به همراه خود وارد خروجی تحقیق می‌کنند بدان حد است که برخی انجام تحقیق بدون نظریه را ناممکن دانسته‌اند (وبر، ۱۳۹۲، ص ۱۳۲).

می‌توان متکی بر داده‌ها نظریه را ساخت. بنابراین، یکی از تفاوت‌های آشکار رویکرد کمی و کیفی تحقیق، چنان‌که معروف است به آزمون نظریه، به جای ساختن آن، مربوط است (ایمان، ۱۳۹۰، ص ۲۳۲-۲۳۳).

با اینکه در پژوهش‌های کیفی، نظریه در خلال کار یا در پایان کار تحقیقی به دست می‌آید (همان، ص ۲۰۷)، اما لزوم توجه پژوهشگر به ادبیات تحقیق، در واقع به‌گونه‌ای نقش نظریه یا پیش‌نظریه را برای سامان دادن به تحقیق ایفا می‌کند؛ چیزی که در ادبیات برخی از اندیشمندان با عنوان «نظریه نظریه‌سازان» مطرح است (Menzies, 1982, p. 2) که در ادامه به آن پرداخته می‌شود. مسئله تحقیق، باید در همان نگاه اول آن‌قدر مهم به نظر برسد که مشارکت آن در توسعه مباحث نظری و عملی مشهود شود. این مسائل زمانی طرح می‌شوند که پژوهشگر با برخورداری از مهارت و خلاقیت تحقیقاتی لازم، در سطح وسیعی با ادبیات موجود آشنایی داشته باشد. با این مهارت و شایستگی، پیشنهاد تحقیق کیفی به لحاظ منطقی، از روایی و اعتبار لازم برخوردار شده و مورد پذیرش واقع می‌شود. در هر حال، نقش ادبیات تحقیق در طراحی و افزایش اعتبار موضوع و تدوین طرح تحقیق، حائز اهمیت است.

ادبیات تحقیق کیفی، مانند تحقیق کمی نیست. در پژوهش‌های کمی، ادبیات تحقیق، به‌طور عمده با هدف شناسایی متغیرها و روابط درونی آن، جهت قضیه‌سازی و فرضیه‌سازی انجام می‌شود. محقق کمی، پیش از ورود به واقعیت، سعی بر تدوین چارچوب نظری (= مجموعه‌ای از قضایا و فرضیات) دارد؛ اما ادبیات تحقیق کیفی، به فهم و درک محقق از مسئله کمک می‌کند. به‌دیگرسخن، این ادبیات در کنار خلاقیت، مهارت و تجربیات شخصی و کارشناسی محقق به ایده‌یابی وی جهت تدوین مسئله کمک می‌کند.

مسلماً از این زاویه، ادبیات تحقیق، می‌تواند به توانمندی نظری و ذهنی محقق برای ورود فعال در میدان تحقیق و مفهوم‌سازی در فرایند تحلیل اطلاعات کمک نماید؛ البته، این امر به معنای تدوین مفاهیم و مقولات، بدون ملاحظه داده‌ها نیست. ادبیات قوی، منسجم و کامل ضمن افزایش دقت تحقیق، می‌تواند در نهایت جهت مقایسه برای دستیابی به موارد مشابه با یافته‌های تحقیق و در راستای بررسی سیستم معانی مشترک در جوامع مورد مطالعه کمک

۱. ناب بودن تحقیقات مبنایی به معنای کاربردی بودن آنها در حوزه اجتماعی بدون کمک گرفتن از چارچوب‌های نظری و روش‌های تحقیق نیست؛ بلکه مبنایی فلسفی تنها با کمک روش‌های تحقیق می‌تواند وارد واقعیت اجتماعی شوند.

لایه‌های ملموس‌تر علم به لایه‌های انتزاعی‌تر حرکت می‌کنیم، مطالعات، بنیادین‌تر و نیازمند فعالیت فکری و تسلط علمی بیشتر است. هرچه به لایه اول نزدیک‌تر می‌شویم چون با سطوح ملموس‌تر علم مواجه شده و طبیعتاً تعینات معنایی تقویت می‌شوند، امکان برداشت مستقل از قرآن برای مطالعات علمی، کمتر وجود خواهد داشت. اکنون به معرفی اقسام این الگوهای روشی نوپدید در علوم انسانی پرداخته می‌شود.

نوع اول: کاربرست روش تحقیق یا نظریه پژوهش

در این نوع از الگوهای روشی پیشنهادی که عموماً در حوزه پژوهش‌های میدانی صورت می‌گیرد، غالباً با استفاده از روش‌های تحقیق رایج در پارادایم‌های معاصر علوم اجتماعی به تولید محتوا اقدام می‌شود. در این نوع از الگوهای تحقیق پیشنهادی، از روش‌های تحقیق و نیز چارچوب‌های نظری وابسته به سطوح بنیادین پارادایم‌های موجود علوم اجتماعی استفاده می‌شود. این سنخ از الگوهای تحقیق پیشنهادی خود به دو قسم قابل تصورند:

الف. تحقیقات با محوریت نظریه پژوهش: در این الگوی روشی پیشنهادی اگرچه نظریه‌های پژوهشی همواره برخاسته و مستظهر به یک چارچوب نظری خاص هستند، اما بدون اتخاذ نظر استقلالی در مورد پذیرش یک چارچوب نظری خاص، نسبت به استفاده از یک نظریه پژوهشی خاص اقدام می‌شود. در این الگوی پژوهشی پیشنهادی، با اخذ یک نظریه یا مفهوم علمی برآمده از روش‌های تحقیق، و با پیش‌فرض گرفتن آگاهانه یا ناآگاهانه یک چارچوب نظری رایج در علوم اجتماعی معاصر، آن را به منبع علمی مورد نظر خود، مثل کتاب خدا عرضه می‌کند تا دیدگاه قرآن در مورد آن را بداند؛

ب. تحقیقات با محوریت روش تحقیق: در این الگوی پیشنهادی تحقیقاتی اگرچه روش‌های تحقیق، برآمده و مستظهر به چارچوب نظری خاص هستند، اما بدون ابداع روشی و بدون اتخاذ نظر استقلالی در مورد پذیرش یک چارچوب نظری خاص، نسبت به استفاده از یک روش تحقیق برآمده از آن و بر ساخته پارادایم‌های علوم اجتماعی نسبت به کشف علمی و ساخت نظریه یا نظم‌بخشی به داده‌های موجود اقدام می‌شود. برای مثال، پژوهشگر با پیش‌فرض

با توجه به اینکه هر یک از پارادایم‌ها و جریان‌های علوم انسانی در تولید محتواهای علمی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی از قبیل جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، مدیریت، اقتصاد و روان‌شناسی از رویکردهای گاه متضادی برخوردارند، طبیعی است که پژوهش‌های حوزه علوم انسانی که با استفاده از رویکردهای شناخته شده رایج، اعم از رویکردهای اثباتی، هرمنوتیکی، تفسیری، انتقادی، پراگماتیستی، قراردادی و...، یا جریان‌هایی که در پارادایم علوم انسانی اسلامی به برداشت‌های دینی اقدام کرده و در رشته‌های علوم دینی اعم از فقه و علوم قرآن و حدیث وارد مطالعات علوم انسانی و اجتماعی شده‌اند، همگی در صورت برخورداری از کیفیت لازم برای انجام یک تحقیق علمی به ضرورت باید نسبت به لایه‌های سه‌گانه علم، ارزیابی و جایگاه‌شناسی شوند.

ویژگی‌های این لایه‌ها (که قابل افزایش نیز هستند) موجب می‌شود محقق، حوزه مورد علاقه و میزان استعداد خود در موقعیت‌های مختلف علمی را تشخیص داده و براساس آنها فعالیت علمی خود را ارزیابی و تنظیم کند. افزون‌براین، لایه‌های سه‌گانه به مثابه دالان‌های روش‌شناختی به کار محقق جهت می‌بخشند. در واقع، بدون داشتن اطلاعاتی در حوزه روش‌شناسی نمی‌توان پژوهش‌های خود را با دیگر حوزه‌های دانش و دیگر جریانات روش‌شناختی نسبت‌سنجی کرد.

حال پاسخ به این سؤال اهمیت می‌یابد که در الگوهای روشی و روش‌شناختی نوپدید ارائه شده در حوزه علوم انسانی اسلامی، فرایند کشف گزاره‌ها، اصول یا نظریه‌های برآمده و مستخرج از قرآن و حدیث نسبت به لایه‌های سه‌گانه علم از چه موقعیتی برخوردار است؟ آیا با تلفیق فرایند روش‌شناختی هر یک از پارادایم‌های علوم انسانی با نحوه‌های مطالعات قرآن و حدیث، سطوح متکثر دیگری از روش‌های تحقیق قابل تصور است؟ طبیعی است که شناسایی هر یک از این منطبقه‌های عبور، مطالعات علوم انسانی و حتی مطالعات حوزه تفسیر قرآن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هر یک از لایه‌های علم بنابر ویژگی‌هایی که دارد در دسترس عده‌ای از پژوهشگران قرار دارد و هر محققی به فراخور حال در یکی از این لایه‌ها ورود پیدا می‌کند. هرچه از

نه در تولید روش‌های تحقیق و چارچوب‌های نظری، بلکه به منظور تولید مبانی پارادایمی به انجام کار تحقیقی می‌پردازند.

در ادامه ضمن معرفی تفصیلی این انواع سه‌گانه تحقیقات و زیرمجموعه‌های هر یک، امکاناتی برای ارزیابی روش‌شناختی فعالیت‌های علمی صورت گرفته ارائه می‌شود. در این راستا، تلاش می‌شود تا به واسطه این ملاک سطح‌بندی، دالان‌های ورود به تفسیر علمی قرآن و روایات در حوزه علوم انسانی را بررسی کرده و در نهایت استلزامات هر یک بررسی شود. در این راستا روشن خواهد شد که معتبرترین مسیر برای ورود به تفسیر علمی کتاب خدا، نفوذ به عمیق‌ترین لایه‌های معرفت علمی و استفاده از مبانی معتبر روش‌شناختی خواهد بود؛ به‌ویژه آنچه امروزه بدان روش‌شناسی پارادایم‌ها و رویکردهای علوم انسانی اطلاق می‌شود. تنها با ورود به این لایه است که می‌توان انتظار اخذ موضعی روانمند در ورود به مسئله علمی در مطالعات قرآنی داشت و از این طریق، آراء رسوب‌یافته و پنهان موجود در رویکردهای علوم انسانی را به‌طور ناخودآگاه وارد مطالعات قرآنی در حوزه علوم انسانی نکرد.

۱. انجام تحقیق با کاربست روش تحقیق یا نظریه پژوهش

پژوهش‌های علوم اجتماعی در هر یک از رویکردهای روش‌شناختی با استفاده از روش‌های تحقیق به کسب داده‌های میدانی از محیط‌های اجتماعی خاص می‌پردازند و براساس این جامعه‌شناسی‌های مختلف شکل می‌گیرد که نمونه آن را می‌توان در پژوهش‌های بروس برگ (Bruce L. Berg, 2011) و لاپان و دماریس (Lapan, deMarris, 2004) مشاهده کرد. ویژگی خاص این نوع مطالعات، استفاده از روش‌های تحقیق رایج و جستجوی نظریه به واسطه آنهاست.

در برخی از مطالعات حوزه علوم انسانی اسلامی نیز به واسطه این روش‌ها جستجوی نظریات قرآنی بر مبنای منابع دینی قرآن و سنت صورت می‌گیرد. یا در برخی دیگر با استفاده از نظریه‌هایی که نتیجه مستقیم کاربست روش‌های تحقیق در علوم انسانی هستند با تطبیق آنها بر جامعه کنونی^۱ یا بر قرآن تلاش می‌شود

۱. این تطبیق بدون ملاک در اصطلاح کار تحقیقاتی را دچار دیسلوکیشن (dislocation) می‌کند.

گرفتن آگاهانه یا ناآگاهانه چارچوب نظری حاکم بر یک روش تحقیق رایج (مثل روش تحقیق نظریه بنیادی) جهت استخراج نظریه از کتاب خدا، آن را بر قرآن عرضه می‌کند.

نوع دوم: تولید روش تحقیق یا چارچوب‌های نظری

از مشکلات مهم در شناسایی منطقه‌های پیش‌گفته سه‌گانه علم، تعریف نظریه و عدم تمایز میان «چارچوب‌های نظری» و «نظریه‌پردازی» است؛ زیرا اصطلاح نظریه در معانی مختلفی به کار گرفته می‌شود و از این رو، شاهد دیدگاه‌های مختلف در مورد چیستی نظریه در سطح تولید دانش هستیم. برای مثال، پژوهشگران اجتماعی به‌طور عمده به نظریه‌های تولید شده در سطوح غیر اجتماعی، نظریه نمی‌گیرند، از این رو، شاهد چنین عباراتی در ادبیات علوم اجتماعی هستیم:

تصور می‌شود چارچوب‌های نظری مثل فمینیسم، ساخت‌گرایی یا نظریه کنش متقابل، نظریه‌اند؛ درحالی‌که این‌طور نیست. اینها نظریه نیستند، بلکه موضع‌اند؛ بیشتر فلسفی‌اند تا مجموعه‌ای از مفاهیم پرورده و مرتبط که چیزی را در خصوص جهان توضیح دهند. ارزش این چارچوب‌ها در آن است که به ما نسبت به پدیده‌ها بصیرت می‌بخشند و به انگیزه شدن سؤال‌های نظری کمک می‌کنند. از سوی دیگر این چارچوب‌ها این خطر را دارند که می‌توانند توجه را به یک دیدگاه و نظر، جلب و بر آن ثابت کنند و ما را از دیدن چیزهای دیگری که ممکن است در داده‌ها وجود داشته باشد، ناتوان سازند (استراوس و کریبن، ۱۳۹۰، ص ۴۶). این سنخ از الگوهای روشی پیشنهادی خود به دو دسته قابل تقسیم هستند:

- پژوهشگرانی که فارغ از اتخاذ نظر نسبت به صحت و سقم مبانی پارادایم‌ها، نظریاتی تولید می‌کنند که به‌مثابه چارچوب نظری عمل می‌کنند؛
- دانشمندان حوزه علوم اجتماعی که روش‌های تحقیق را ذیل رویکردهای اصلی پارادایم مورد نظر خود ابداع می‌کنند.

نوع سوم: تولید پارادایم‌های تحقیق

مراد از این تحقیقات، پژوهش‌هایی است که پژوهشگران در آن،

استفاده کرد. طبیعی است که استفاده از این روش‌ها برای مطالعه متون بشر معصوم (= سنت) و متن غیر بشری (= قرآن) داده‌هایی را بر متن وارد می‌کند که کار بست آن مساوی با تفسیر به رأی است، به نحوی که از ابتدا می‌توان پیش‌بینی کرد روش‌های یادشده چه داده‌های معرفتی را بر متون کتاب و سنت می‌افزایند.

افزون‌براین چنان‌که بیان شد، کاربرد روش‌های تحقیق برای شناسایی محیط اجتماعی یا عواملان اجتماعی است و از این‌رو در خدمت علوم اجتماعی بوده و به منظور شناسایی محیط اجتماعی دوره زمانی خاصی طراحی شده‌اند، نه هر دوره‌های زمانی. برای نمونه دیدگاه‌های تفسیری وبر و گیدنز، موقعیت‌های خاص فرهنگی و اجتماعی در موقعیت خاص جغرافیایی را هدف گرفته‌اند. در نتیجه روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی برای شناسایی موقعیت اجتماعی یک محیط اجتماعی یا عواملان اجتماعی کارایی دارند نه برای تفسیر متن. اگر متنی در این روش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد از باب شناسایی محیط اجتماعی یا عامل اجتماعی همراه با معرفت اجتماعی تضمین شده در آن و قضاوتی است که در مورد معرفت معتبر اجتماعی دارد. از این‌رو نمی‌توان از این روش‌ها توقع داشت تا بتوانند عهده‌دار تفسیر متن قرآن و سنت بدون در نظر داشتن شرایطی که این روش‌ها در آن تولید شده‌اند باشند.

نسبت روش‌های تحقیق با مطالعه متون قرآن و سنت

هویت روش‌های تحقیق برای شناسایی وضعیت اجتماعی است. این روش‌ها برای شناسایی موقعیت اجتماعی یک محیط اجتماعی یا عواملان اجتماعی کارایی دارند. از این‌رو، موضوعات اصلی که تحت این روش‌های تحقیق مورد بررسی قرار می‌گیرند، ساختار اجتماعی و یا عواملان اجتماعی (خواه از سنخ واقعیت متنی باشند یا از سنخ کنش‌ها و فعالیت‌های غیر متنی) هستند، نه تفسیر متن صادر شده از معصوم یا خداوند. اگر متنی در این روش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد صرفاً از باب شناسایی محیط اجتماعی یا عامل اجتماعی همراه با معرفت اجتماعی تضمین شده در آن و قضاوتی است که در مورد معرفت معتبر اجتماعی دارد. از این‌رو نمی‌توان از این روش‌ها توقع داشت بتوانند کار تحلیل متون ادبی بشری را به خوبی انجام دهند، چه رسد به تفسیر متن قرآن و سنت.

همان نظریه یا محتوایی نزدیک به آن از قرآن استخراج شود. این نظریه‌های مستخرج از قرآن با استفاده از روش‌های تحقیق علوم اجتماعی رایج، با وجود نظریه بودن، هنوز امکان تثبیت و قابلیت استفاده به‌عنوان چارچوب نظری را ندارند.

پژوهشگران با استفاده از روش‌های تحقیق عموماً درصد توضیح، تبیین [یا تفسیر] امور اجتماعی هستند؛ اموری از این دست که نرخ بیکاری چه میزان است؟ ترکیب نژادی شهر چقدر است؟ چه میزان از جمعیت شهر دارای اعتقاد به «الف» هستند و چه تعداد از آنها برای رأی دادن به کاندیدای «ب» برنامه دارند؟ (see: Babbie, 2007, p.22). این پژوهشگران اعم از اینکه جامعه‌شناس، یا روان‌شناس یا اقتصاددان، و یا گروهی از صنعتگران، یا پرستاران و یا افراد نظامی باشند که نیازمند اطلاعاتی از محیط اجتماعی خود و نظم بخشیدن بدان‌ها هستند، برای همه آنان، کاربرد روش‌های تحقیق، کسب اطلاعات از محیط اجتماعی یا کنشگران اجتماعی است.

بنابراین پژوهش‌های انجام شده با استفاده از روش‌های تحقیق بر روی متون نیز در واقع در مقام جمع‌آوری و تنظیم داده‌های کنشگران یا محیط اجتماعی هستند. اگرچه از طریق فرایند کسب این داده‌ها و نحوه نظم‌دهی و میزان نظم‌دهی به آنها می‌توان روش‌های تحقیق را از ساده تا پیشرفته درجه‌بندی کرد (به‌طور نمونه روش تحلیل محتوا نسبت به روش نظریه بنیادی^۲ از پیچیدگی کمتری برخوردار است)، اما همه آنها در این ویژگی با هم مشترکند که صرفاً در مقام جمع‌آوری و تنظیم داده‌های کنشگران یا محیط اجتماعی هستند.

از آنجا که اولاً: کارکرد روش‌های تحقیق رایج در علوم اجتماعی صرفاً برای شناسایی عواملان اجتماعی و محیط اجتماعی است، و همچنین ثانیاً: هر یک از این روش‌ها از معرفت پیشینی در مورد واقعیت اجتماعی اشراب شده و در اصطلاح نظریه‌بار هستند (و در نتیجه بی‌طرفی آنها در استخراج داده‌های علمی زیر سؤال است)، از این‌رو، برای استفاده از روش‌های تحقیق رایج در علوم اجتماعی در مطالعات و پژوهش‌های قرآنی نیازمند نظریه هستیم، و بدون نظریه نمی‌توان از این روش‌ها

1. Content analysis
2. Grounded theory

نظریه پژوهش

نتیجه پژوهش‌های حاصل از کاربست روش‌های تحقیق، چه در سطح پژوهش‌های مستند به منابع تجربی، یا پژوهش‌های مستفاد از منابع دینی، یک نظریه پژوهشی است. مراد از نظریه پژوهشی، نظریه‌ای است که سطح کاربست آن تنها در محدوده خاص موقعیت پژوهش است و توان تعمیم ندارد. نظریه پژوهش به مثابه کاربست روش‌های تحقیق، در مراحل اولیه بسان نظریه‌هایی نیست که چارچوب مفهومی ارائه می‌کنند. از این رو، استفاده از واژه نظریه برای این نوع نظریات نباید موجب اختلاف ماهوی آنها با نظریه‌های سطح بالاتری شود که تعیین‌کننده چارچوب روش تحقیق هستند. برخی از پژوهشگران برای تمایز نهادن میان این دو تصویر از نظریه، بین «نظریه پژوهش» و «نظریه نظریه‌سازان» یا «نظریه روش‌شناختی» تفکیک کرده‌اند (Menzies, 1982, p. 2).

ملاک‌های ارزیابی

پژوهشگرانی که در سطح کاربست روش تحقیق و نظریه پژوهشی به کار تحقیقاتی مشغول‌اند از یک یا چند عنصر ذیل در پژوهش‌های خود استفاده می‌کنند. در واقع چارچوب اصلی این نوع از تحقیق‌ها مبتنی بر اصلی‌ترین عنصر روش‌شناختی تحقیق است که اکنون به بیان آنها می‌پردازیم:

۱. استفاده از یکی از روش‌های تحقیق معهود: روش‌های کمی، روش‌های کیفی یا روش‌های ترکیبی (تشکری و تدلی، ۱۳۹۴)؛
۲. انتخاب و استفاده از یک دستگاه مفهومی و اصل موضوعی، نه یک دستگاه ابداعی و مستدل. این دستگاه‌ها عبارت‌اند از: الف) چارچوب نظری؛ ب) مدل مفهومی؛ ج) نظریه‌ای از پیش اثبات شده در راستای ارائه مدل مفهومی برای تحقیق اجتماعی؛

این چارچوب‌های نظری، مدل‌های مفهومی یا نظریه‌ها و اصول موضوعه از پیش اثبات شده توسط پژوهشگران تولیدکننده چارچوب‌های نظری یا روش‌های تحقیق برای موقعیت‌های عام و خاص تولید می‌شوند. پژوهشگرانی که در این لایه از علم مشغول به تحقیقات می‌پردازند خود به تولید این چارچوب‌ها مبادرت نمی‌ورزند؛ بلکه از روش‌ها و چارچوب‌های مفهومی موجود استفاده می‌کنند.

شبیبه به این مسئله که از روش‌های به کار رفته در تحلیل واژگان با هر مقداری از پیچیدگی، نمی‌توان متون و گزاره‌های متنی و کلامی را فهمید، در کار پژوهشگران در آثار ادبی نیز مشاهده می‌شود؛ دیدگاهی که به درستی بیان می‌کند:

معنای متن صرفاً حاصل جمع معنای تک‌تک کلمات به کار رفته در آن نیست، بلکه چه بسا معنای متن از واژه‌های به کار رفته در آن فراتر رفته، موضوعات مهم‌تر و پیوندهای ضمنی و بیان‌ناشده‌ای بین اجزای اثر را نیز شامل می‌شود (کوش، ۱۳۹۶، ص ۳۹).

براساس این، نحوه چینش گزاره‌ها برای بیان یک مطلب، یا نحوه تغییر ادبیات گفتاری برای عادی نشان دادن یک وضعیت نابهنجار یا بالعکس را نمی‌توان تنها با تحلیل معنایی واژگان به دست آورد.

هنگام نوشتن یا گفتن هر مطلبی، ترتیب کلمات، لحن، واژه‌هایی که به کار می‌بریم، همجواری کلمات، آهنگ کلام، سرعت بیان، رسمی بودن زبان و حتی روان بودن یا مغلق بودن عبارت‌ها دست به دست هم می‌دهند و تأثیرهای معنایی متفاوتی در مخاطب بر جای می‌گذارند که از معانی سطحی کلمات به مراتب فراتر می‌روند یا حتی آن معانی را نقض می‌کنند (همان، ص ۴۰).

بدین ترتیب گرچه به واسطه چارچوب‌های پارادایمی و نظری می‌توان از متون دینی به منظور نظریه‌پردازی و حل مسائل در عرصه اجتماعی استفاده کرد، اما بی‌واسطه چارچوب‌های نظری و پارادایمی و به‌طور مستقیم (صرفاً با کاربرد روش‌های تحقیق رایج در علوم انسانی) نمی‌توان از متن قرآن و سنت در نظریه‌پردازی و حل مسائل اجتماعی بهره برد؛ زیرا عمده امکانات این روش‌ها بر تحلیل واژگان استوار شده است، نه بر آرایه‌های گزاره‌ای و ادبی و هنری که متون ادبی بشری نیز از آن بهره برده‌اند، چه رسد به متن قرآن و احادیث که بخش مهمی از ویژگی‌های آنها معجزات بلاغی و هنری آنهاست. بنابراین، اگرچه بشر غیر معصوم نمی‌تواند به‌طور مستقیم از متون قرآن و سنت در این مرحله استفاده کند، اما با استفاده از چارچوب‌های پارادایمی و نظری می‌توان شاهد نقش‌آفرینی متون قرآن و سنت در پژوهش‌های میدانی نیز بود.

روشنند به آزمون درمی‌آیند. این نظریات آنچنان انتزاعی‌اند که فقط چشم‌اندازی وسیع به زندگی اجتماعی عرضه می‌کنند، بدون ارائه تعبیرهای تبیینی درباره آن. سنت مفهومی هستی‌شناسانه که در همین نوشتار مورد بحث بود، مثالی از «نظریه روش‌شناختی» است، همان‌طور که اکثر کارهایی که تحت عنوان نظریه اجتماعی/جامعه‌شناختی کلاسیک و مدرن از آنها بحث می‌شود از همین زمره‌اند (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷). پژوهشگران این نوع پژوهش دست کم بر دو قسم هستند:

الف. گروهی که در مقام تولید نظریاتی هستند که به‌مثابه چارچوب نظری عمل می‌کنند. افرادی همانند کارل ویک در رشته مدیریت که تلاش دارد چارچوبی مفهومی از سازمان ارائه نماید (Weick, 1979; Weick, 1995) از این جمله‌اند. همین‌طور تولید نظریه استعاره‌های مورگان در پارادایم قراردادی در مدیریت، نمونه‌ای از این مورد است (مورگان، ۱۳۹۳):

ب. در کنار این گروه، دانشمندانی در حوزه علوم اجتماعی هستند که روش‌های تحقیق را ذیل یک پارادایم ابداع می‌کنند. این دانشمندان گرچه خود دست به ابداع روش‌های تحقیق می‌زنند، اما روش‌های تحقیقی ابداعی ایشان ذیل استراتژی‌های عامی تولید می‌شود که پارادایم آنها را تعریف می‌کند. پیدایش روش تحقیق اقدامی^۲ توسط جان کالیر^۳ در دهه ۱۹۳۰ و کورت لوین^۴ بعد از شکل‌گیری پایه‌های پارادایم انتقادی، نمونه‌هایی از این نوع تحقیقات هستند (Jean Mackniff & Jack Whithead, 2006, p 36-37). این دانشمندان گرچه عموماً از روش تحقیق نیز استفاده می‌کنند، اما برای تولید چارچوب نظری یا گستره‌ای از کارها روش تحقیق را پشت سر گذاشته‌اند و یا از راه تعمیم یافته‌های خود بر دیگر موارد یا از طریق قیاسی امکان تولید چارچوب نظری را می‌یابند.

استفاده از متون قرآن و سنت در این نوع تحقیقات به روشنی قابل تصویر است که در صورت استفاده از روش‌شناسی مناسب و رواند که عموماً با عنوان روش اجتهادی از آن یاد می‌شود برای استخراج یک چارچوب نظری یا مدل مفهومی از این متون کارایی دارند.

۲. انجام تحقیق جهت نیل به چارچوب نظری یا تولید روش تحقیق
اساس تمایز این نوع تحقیق از تحقیق پیشین بر این اساس است که سنخ کار علمی دانشمندان علوم اجتماعی که در مقام تولید و ابداع روش تحقیق برمی‌آیند با سنخ کار پژوهشگرانی که صرفاً از این روش‌ها استفاده می‌کنند به لحاظ سلسله‌مراتب علمی تفاوت وجود دارد. به تعبیر برخی از نویسندگان میان «نظریه نظریه‌سازان» یا «نظریه روش‌شناختی» و «نظریه پژوهش» تمایز وجود دارد. عموماً تصور بر آن است که نظریه، خروجی تحقیق محسوب می‌شود. این در حالی است که تحقیق محض و مشاهده صرف در کار تحقیقاتی و جمع‌آوری داده‌ها امکان‌ناپذیر است. در واقع، در ورای هر تحقیقی نوعی نظریه نهفته است (Menziez, 1982, p. 2). خروجی یک فعالیت تحقیقی که به واسطه روش‌های تحقیق صورت می‌گیرد فهمی از واقعیت اجتماعی است که آن را می‌توان «نظریه پژوهشی» یا «نظریه برآمده از اجرای روش تحقیق» نامید.

در تعریفی دیگر، نظریه، محصول روش تحقیق نیست و کاملاً مستقل از تحقیق برآمده از روش‌های تحقیق تولید می‌شود. این نظریه را «نظریه نظریه‌سازان» یا «نظریه روش‌شناختی» می‌نامیم. یکی از مسائل مهم روش‌شناختی در تحقیقات، تمایز نهادن و تشخیص فاصله^۱ میان «نظریه تحقیق» و «نظریه نظریه‌سازان» است (Menziez, 1982, p. 2); فاصله‌ای که هم به واسطه روش‌های تحقیق کمی و هم روش‌های تحقیق کیفی می‌تواند پُر شود (Menziez, 1982, p. 4). براساس این، «نظریه نظریه‌سازان» پیش از عملکرد روش‌های تحقیق قرار دارد؛ درحالی‌که «نظریه پژوهش» خروجی روش‌های تحقیق است. بنابراین سطوح علمی روش‌های تحقیق و «نظریه پژوهش» با «نظریه نظریه‌سازان» یا «نظریه روش‌شناختی» از هم متمایز است. «نظریه روش‌شناختی» توسط اندیشمندانی تولید می‌شود که در مقام پروراندن درکی از زندگی اجتماعی برحسب مفاهیم و اندیشه‌های اساسی هستند. این نظریه‌ها می‌توانند درباره پدیده‌های اجتماعی کلان یا خرد باشند. چنین مفاهیم و اندیشه‌هایی که بدون ارجاع مستقیم یا با ارجاعاتی ضعیف به یافته‌های پژوهشی تولید می‌شوند، به وسیله پژوهش نیز به‌طور

2. action research
3. John Collier
4. Kurt Lewin

1. Gap

نظریه روش‌شناختی

بنابراین حاصل سخن این شد که نظریه روش‌شناختی نظریه‌ای است که در مقام پروراندن درکی از زندگی اجتماعی است و برحسب مفاهیم و اندیشه‌های اساسی تولید می‌شود. این نظریه‌ها می‌توانند درباره پدیده‌های اجتماعی کلان یا خرد باشند. چنین مفاهیم و اندیشه‌هایی که بدون ارجاع مستقیم یا با ارجاعاتی ضعیف به یافته‌های پژوهشی تولید می‌شوند، به وسیله پژوهش نیز به‌طور روشمند به آزمون در نمی‌آیند. این نظریات آنچنان انتزاعی‌اند که فقط چشم‌اندازی وسیع به زندگی اجتماعی عرضه می‌کنند، بدون ارائه تعبیرهای تبیینی درباره آن.

سنت مفهومی هستی‌شناسانه که در کتاب‌های روش تحقیق یا جامعه‌شناسی مطرح است، تلاش دارد تا مثالی از «نظریه روش‌شناختی» ارائه کند؛ همان‌طور که اکثر کارهایی که تحت عنوان نظریه اجتماعی / جامعه‌شناختی کلاسیک و مدرن از آنها بحث می‌شود از همین زمره‌اند (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷). این سنخ از نظریه در برابر نظریه‌ای است که سطح کار بست آن تنها در محدوده خاص موقعیت پژوهش است و توان تعمیم ندارد و بدان نظریه پژوهش گفته می‌شود. از این تفاوت ماهوی میان دو نظریه با تعابیر دیگری نیز یاد شده است که از آن جمله است تمایز منزیس میان «نظریه نظریه‌سازان» و «نظریه پژوهش». او می‌گوید:

عموماً تصور بر آن است که نظریه، خروجی تحقیق محسوب می‌شود. این در حالی است که تحقیق محض و مشاهده صرف در کار تحقیقاتی و جمع‌آوری داده‌ها امکان‌ناپذیر است. در واقع در ورای هر تحقیقی نوعی نظریه نهفته است (Menzies, 1982 p. 2).

ملاکات ارزیابی

به هر ترتیب، پژوهشگرانی که در سطح تولید چارچوب نظری یا تولید روش تحقیق به کار تحقیقاتی مشغول‌اند از چند عنصر ذیل در پژوهش‌های خود استفاده می‌کنند:

۱. نتیجه پژوهش باید تولید یک روش تحقیق باشد تا براساس مبانی معرفت‌شناختی (در شناسایی معرفت معتبر) و نیز براساس مبانی انسان‌شناختی پارادایم (در تبیین عناصر ساختار اجتماعی یا عامل اجتماعی) نحوه استخراج داده‌های معتبر از جهان اجتماعی مشخص شود؛

۲. عناصر اصلی و اولیه روش تحقیق باید بیان شود؛ به‌نحوی که جایگاه اصلی عامل و ساختار در واقعیت اجتماعی، چگونگی مطالعه آنها و نیز نسبت هر یک از روش‌های موجود در شناسایی این حیطه‌ها مشخص شده باشد. آنتونی گیدنز نمونه‌ای از این تحقیقات را در آثار خود نشان داده است. گرچه او به روش تحقیق دست نیافته است، اما زمینه چهار مرحله‌ای را برشمرده و به‌واسطه آثار چند دهه خویش از آنها پشتیبانی کرده است که او را به ابداع و تولید روش تحقیق نزدیک می‌کند (ر.ک: بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۹-۱۶۰).

۳. پژوهش باید چارچوبی از نظریه ارائه کند که بتواند زمینه‌ساز پژوهش‌های گسترده شود. چارچوب‌های نظری شکل سازمان‌یافته‌ای از مفاهیم^۱، مفروضات^۲ و تعمیم‌های^۳ به هم مرتبط هستند که به صورت نظام‌مند قوانین موجود در رفتار را توضیح می‌دهند (لینونبرگ و ایربای، ۱۳۹۰، ص ۱۷۸). این نوع از تحقیقات به جهت ارائه تبیین جامع و عامی که نسبت به رفتار و قوانین رفتاری در جامعه، زمینه‌های توسعه پژوهش‌های بعدی را فراهم می‌کنند. در واقع پژوهش‌های بعدی زیر چتر مفهومی و قوانین موجود در آنها پیشرفت می‌کنند.

چارچوب نظری که در برخی موقعیت‌ها (به‌ویژه در مطالعات کیفی) با عنوان چارچوب مفهومی نیز از آن یاد می‌شود به اشکال مختلفی می‌تواند بیان شود: به شکل گرافیکی یا روایتی. در هر صورت، این چارچوب اساسی‌ترین عوامل کلیدی، مفاهیم، متغیرها و روابط بین آنها را توضیح می‌دهد که درباره‌شان مطالعه می‌شود (بیکمن و راگ، ۱۳۹۲، ص ۱۸۹). به‌دیگرسخن، چارچوب مفهومی، شکل‌بندی مسئله مورد مطالعه است؛ نظریه‌ای است تجربی در مورد مسائل در حال اتفاق و چرایی آن. این چارچوب با ساده‌سازی دنیا، نظریه، الگو یا نقشه‌ای در تبیین چرایی جهان و چرایی آن ارائه می‌دهد (بیکمن و راگ، ۱۳۹۲، ص ۱۸۹)؛

۴. چارچوب نظری ارائه شده در تحقیق باید با یک پارادایم پژوهشی مرتبط باشد (بیکمن و راگ، ۱۳۹۲، ص ۱۹۱).

1. concepts
2. assumptions
3. generalizations

می‌توان جنبه‌های گوناگون جهان اجتماعی را توصیف و تبیین کرد؛ زیرا همه پژوهشگران به زبانی نیاز دارند که هم پروژه پژوهشی خود را فرمول‌بندی کنند و هم نتایج آن را گزارش دهند. با فراهم شدن یک زبان نظری، همچون زبان عادی روزمره، واژگان و معنایی برای مفاهیم به دست می‌آید، که بیان پرسش‌های پژوهش و پاسخگویی به آنها تسهیل می‌شود.

نیز، این زبان نظری رویکردهای علمی مختلف، سبک و سیاق‌هایی دارند که هم گفتگوی میان وفاداران خود را تسهیل می‌کند و هم غریبه‌ها را حذف می‌کند. از این رو، پذیرش یک زبان نظری لازم است تا راهی برای ارتباط با جهان اجتماعی باز شود؛ گرچه، رابطه میان زبان نظری و زبان روزمره مسئله بسیار پرمنافشه‌ای است که استراتژی‌های مختلف تحقیقی، دیدگاه‌های متفاوتی درباره آن دارند (ر.ک: بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۱-۲۱۲).

ملاک‌های ارزیابی

به‌هر ترتیب، پژوهش‌هایی که در سطح تولید پارادایم علمی صورت می‌گیرد از ویژگی‌های ذیل برخوردارند:

۱. انتزاعیت: در سلسله مراتب روش‌شناختی از لایه «مبانی بنیادین پارادایمی» گرفته تا لایه‌های «نظریه»، «مدل» و «روش تحقیق» به لحاظ معرفت‌شناختی هرچه به سوی لایه‌های بالاتر رویم، لایه‌ها انتزاعی‌تر و هرچه به سمت لایه‌های پایینی حرکت کنیم لایه‌ها انضمامی‌تر و محسوس‌تر می‌شوند (L'Abate, 2012, p. 10)؛

۲. عمومیت: در سلسله مراتب روش‌شناختی هرچه به سمت مرتبه «مدل» نزدیک‌تر می‌شویم از عمومیت مفاهیم کاسته و هرچه به سمت «مبانی بنیادین پارادایم» حرکت کنیم بر شمول مفاهیم افزوده می‌شود (L'Abate, 2012, p. 10)؛

۳. لزوم تعریف مفهوم‌های اصلی موجود در هر لایه و ارائه یا انتخاب نظریه‌ای متناسب برای توضیح نحوه ارتباط این مفاهیم با دیگر لایه‌ها.

به‌طور نمونه «مفهوم کنش» از مفاهیم مهم در علوم انسانی است. برای اینکه یک تحقیق بتواند پارادایمی در مورد کنش انسانی و مبادی آن ارائه کند و بر این اساس یک اثر اصیل علمی

۳. انجام تحقیق جهت نیل به تولید «پارادایم‌های تحقیق»

به‌مثابه مبانی بنیادین روش‌شناسی

سنخ دیگری از تحقیقات توسط فیلسوفان علوم اجتماعی انجام می‌شود که تحقیق اجتماعی را در سطح مبانی بنیادین علم، فرضیات بنیادین و مبانی پارادایمی یک جریان علمی انجام می‌دهند. در سطح اجتماعی، اندیشمندانی همچون آگوست کنت، ویلهلم دیلتای، امیل دورکیم، ماکس وبر، فروید، پارسونز، کارل مارکس، علامه طباطبایی و آنتونی گیدنز از جمله پژوهشگران در این سطح علمی محسوب می‌شوند.

این سطح از کار علمی هم زمینه‌ساز تولید چارچوب نظری و روش تحقیق (پژوهش‌های نوع دوم) و هم زمینه‌ساز تولید نظریه پژوهش (پژوهش‌های نوع اول) است. به نحوی که ریشه‌های پژوهش‌های نوع اول و نیز نوع دوم را باید در مباحث پارادایمی علوم انسانی جستجو کرد.

طبیعی است که کار علمی مبتنی بر قرآن و سنت نیز باید از این مسیر فراهم شود. بدین معنا که سطح دوم از تحقیق و سطح سوم اگر نتوانند ارتباط خود را با این لایه بیان کنند، اعتبار معرفتی‌شان مخدوش می‌شود.

پارادایم

سوگیری اساسی و بنیادی در نظریه (= سطح دوم) و پژوهش (= سطح اول) را می‌توان در لایه‌ای از علم پیگیری کرد که در اصطلاح به آن لایه پارادایمی گفته می‌شود. پارادایم یا رویکرد علمی نظام تفکر جامعی است که مشتمل است بر پیش‌فرض‌های بنیادی، سؤال‌های اساسی که باید پاسخ داده شوند، معماهایی که باید حل شوند، فنون پژوهشی که به کار می‌روند و نمونه‌هایی از پژوهش‌های علمی که با دقت انجام شده‌اند (نیومن، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۵۸).

پارادایم یا رویکرد علمی راهی است برای نگرستن به جهان اجتماعی از زاویه مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی. این نقش، شامل پایبندی به مجموعه مفروضات هستی‌شناختی درباره ماهیت جهان اجتماعی و سرشت بشر است که موجب می‌شود محقق به اشکال گوناگونی به سراغ واقعیت اجتماعی برود. از این رو می‌توان گفت پارادایم علمی زبانی است که با آن

پیشرفت و عدم پیشرفت جوامع امروزی ارائه کند (مارکس، ۱۳۷۷، ص ۹۷)؛ (طباطبایی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۵)؛ اسلام و اجتماع، بی تا، ص ۳۶-۳۷؛ (دورکیم، ۱۳۷۶، ص ۳)؛

H. باید بتواند تبیینی از چیستی قانون و هنجارهای اخلاقی و اجتماعی ارائه نماید -134 (cf. De Coppens, 1976, 134)؛ (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۹)؛ (Durkhime, 1973, 135)؛ (Ingram, 1901, 19)؛ (151)؛

I. باید بتواند ضمن ارائه منابعی برای کشف قانون و هنجارهای اجتماعی، موضع خویش در برابر منابع نامعتبر را مشخص کند (دورکیم، ۱۳۵۹، ص ۸۴)؛ (مارکس، ۱۳۷۷، ص ۹۷-۱۷۳)؛ (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۸ و ۱۱۲)؛ (Durkhime, 1973, 149)؛ (Cf. Rickman, 1979, 11)؛

J. باید نظریاتش در باب کنش و اجتماع بتواند وضعیت موجود و وضعیت ایدئال جوامع بشری را توضیح دهد (مارکس، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸-۱۵۳)؛ (مارکس، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷)؛ (تامپسن، ۱۳۸۸، ص ۱۸۶)؛ (دورکیم، ۱۳۸۳، ص ۲)؛ (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۸-۱۱۲)؛

K. باید بتواند توضیحی در باب چیستی صدق معرفتی و صدق اجتماعی ارائه دهد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۸-۱۱۲)؛ (ر.ک: دیلتای، ۱۳۸۹، ص ۳۳۳-۳۳۴)؛ (Durkhieim, 1973, 162)؛

L. باید بتواند نحوه عملکرد جوامع بشری را توضیح دهد (دورکیم، ۱۳۵۹، ص ۱۲۵-۱۲۶ و ۱۳۳-۱۳۷)؛ (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۳)؛ (۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۴۸)؛

M. باید بتواند با شناسایی عناصری از واقعیت‌های اجتماعی دوره خویش، به واسطه نظام علمی بیان شده در موارد قبل، تحلیلی علمی ارائه نماید (ر.ک: دورکیم، ۱۳۵۹، ص ۱۷۸-۱۸۱)؛ (دورکیم، ۱۳۷۸)؛ (وبر، ۱۳۷۳)؛ (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۵۳)؛

N. باید بتواند نهادهای اصلی اجتماع را به واسطه نظریه خویش در باب کنش تبیین نماید (دیلتهای، ۱۳۸۳، ص ۳۲)؛ (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۶)؛ (Cf. De Coppens, 1976, 126)؛

باشد لازم است حائز موارد زیر باشد تا بتواند «ماهیت واقعیت مورد تحقیق» را به مثابه امری نظریه‌بار به طور شفاف تبیین نماید (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۵۸)؛

A. باید تعریفی از مفهوم کنش ارائه دهد (Dilthey, 1977, 5)؛ (Comte, 1875, 5)؛ (Durkheim, 1973, 151-153)؛ (Weber, 1964, 88)؛ (Cf. Rickman, 1979, 3)؛ (Runciman, 1977)؛ (Cf. Weber, 1962)؛ (Hurka, 1993, 10)؛ (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳)؛ (طباطبایی، ۲۰۰۷، ص ۳۴۴) این تعریف باید بتواند شبکه‌ای از مفاهیم بیان‌گر فرایند شکل‌گیری کنش را در اختیار پژوهشگران علوم انسانی قرار دهد؛

B. باید بتواند ارتباط تعریف ارائه شده از کنش را با لایه متافیزیکی بیان نماید (مارکس، ۱۳۸۹، ص ۱۲۱)؛ (Comte, 1875, 5)؛ (Dilthey, 1977, 568)؛ (۹۹)؛ (طباطبایی، ۲۰۰۷، ص ۳۴۱)؛

C. باید بتواند ارتباط تعریف ارائه شده از کنش را با لایه روش تحقیق بیان نماید (دورکیم، ۱۳۶۸، ص ۸)؛ (فروم، ۱۳۷۳، ص ۳۱)؛ (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵)؛ (Mackniff & Whithead, 2006, 4)؛

D. باید بتواند برای انتخاب یا تولید یک نظریه در باب کنش، «استدلال» ارائه نماید

(Cf. Weber, 1962, 88)؛ (Weber, 1964, 88)؛ (Durkheim, 1973, 152)؛ (Runciman, 1977)؛ (طباطبایی، ۲۰۰۷، ص ۳۴۴ به بعد)؛ (وبر، ۱۳۷۴، ص ۳)؛

E. باید بتواند میان نظریه خود در باب کنش و واقعیت‌های انسانی از قبیل اخلاق، عقلانیت و معنا ارتباط معقولی ارائه کند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۴)؛ (Weber, 1964, 88)؛ (دیلتهای، ۱۳۸۹، ص ۳۳۳)؛ (Kalberg, 1980, 1149)؛ (Durkhieim, 1984, XXV)؛ (Comte, 1875, 563-564)؛

F. باید تبیینی از چیستی اجتماع و نقطه شروع آن در وضعیت واقعی و تحلیلی داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۲-۹۳)؛ (Ingram, 1901: 21)؛ (Comte, 1875, 567-568)؛

G. باید بتواند تبیینی از چیستی تمدن ایدئال و وضعیت

البته پژوهش‌های نوع دوم که به تولید چارچوب‌های نظری می‌پردازند نیز از این ویژگی برخوردارند.

نکته مهمی که هرگز نباید از آن غافل شد این است که صرف وجود مفاهیمی نظیر «پارادایم»، «چارچوب نظری»، «نظریه پژوهشی»، «مدل»، «روش تحقیق» یا «روش‌شناسی» در یک کار تحقیقاتی نمی‌تواند تعیین‌کننده نوع تحقیق (با توجه به تقسیم‌بندی سه‌گانه پیش‌گفته) باشد؛ بلکه ملاک، این است که پژوهشگر بتواند کار علمی در آن سطح را در مقیاس برترین افرادی از خود بروز دهد که در آن حوزه فعالیت علمی داشته‌اند. بنابراین از اینکه فردی صرفاً برخی نظریات را مطرح کند بی‌آنکه توان رد و اثبات ادله آنها را داشته باشد یا از توان تقریر دلیل خود در برابر ادله نظریات رقیب برخوردار نباشد، نمی‌تواند در سطح پژوهش‌های نوع دوم قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد الگوی ساده اما بنیادین برای نظام‌بخشی اولیه تحقیقاتی ارائه شود که از منابع مختلف اعم از منابع تجربی، عقلی یا دینی برای تولید محتوای علوم انسانی استفاده می‌کنند. اگرچه جامعه کنونی ما آکنده از قضاوت‌های جانبدارانه و بدون ملاک در مورد پژوهش‌های علمی است، اما به نظر می‌رسد می‌توان در این میان راهی گشود که بدان واسطه بتوان سوگیری‌های دلخواهانه را به سمت ملاکات علمی سوق داد که مستقل از افراد، رویکردها و گرایش‌ها بتواند حداقل‌های یک نظم علمی را برای جامعه علمی به بار آورد. در کنار تقسیم سه‌گانه ارائه شده در مورد سنخ‌های تحقیقات ممکن و متصور در حوزه علوم انسانی در کشور، شاید بتوان مهم‌ترین نتیجه این نوشتار را در این بند خلاصه کرد که تحقیق در مورد یک پدیده اجتماعی خاص و استفاده از مجموعه مفاهیم برگرفته از پارادایم‌های متفاوت، مؤید نداشتن یک چارچوب نظری علمی در تعریف و توضیح آن پدیده است. این وضعیت، بیانگر اتکای تحقیق بر دانش عامه است که می‌تواند حتی موارد متناقضی را با یکدیگر آشتی دهد و با هم به کار برد! (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۴۰-۴۱)

با این وصف، ضروری است تحقیقاتی شناسایی شوند که بدون

O. باید بتواند ضمن تبیین مفاهیم به کار رفته در رویکردهای رقیب خود و جایگاه‌شناسی آنها در نظام معرفتی خویش، درستی و نادرستی یا به‌کارگیری درست و نادرست آنها را قضاوت نماید (Durkheim, 1973, 154); (Durkheim, 1973, 162); (دیلتای، ۱۳۸۳، ص ۳۲); (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳ به بعد); P. باید بتواند دورنمایی از چارچوب‌های نظری و روش تحقیق بیان کند (دورکیم، ۱۳۸۳); (Dilthey, 1977, 11-13); (Weber, 1964, 109-110); (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵);

Q. باید بتواند چگونگی استفاده پارادایم علمی را در سطوح مختلف مبانی، نظریات، روش‌های تحقیق، مفهوم‌سازی، تحلیل‌ها و... (که در عناوین پیشین بدان‌ها اشاره شد) بیان کند؛ اینکه معرفت پارادایمی در چه راستایی باید مورد استفاده قرار گیرد (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۰). در واقع مفاهیم کلیدی موجود در نظریه همان‌گونه که ما را قادر بر دیدن واقعیت می‌سازد (Wallace, et al., 1995, p. 5) مانع دیدن بخش‌های دیگر واقعیت نیز می‌تواند باشد.

۴. پژوهش‌های نوع سوم (که در مقام تولید پارادایم هستند) عموماً بدون ارجاع به پژوهش‌های اجتماعی پدید می‌آیند و در عوض نظریه‌سازان یکدیگر را تغذیه می‌کنند. بدین معنا که بیشتر آنها معطوف به تألیف و/یا بناسازی مبتنی بر نظریه‌پردازی‌های قبلی است. این نظریه‌ها را می‌توان از چند نظر بررسی کرد:

- بررسی تاریخ تفکر اجتماعی شامل تحولات فهم زندگی اجتماعی؛
- بررسی آثار اصلی نظریه‌پردازان بزرگ، علاوه بر موردها و نقدها؛
- بررسی مکاتب یا دیدگاه‌های نظری و خوشه‌بندی نظریه‌پردازان کلاسیک و مدرن براساس مفروضات مشترک هستی‌شناختی؛
- بررسی استراتژی‌های نظریه‌پردازی به منظور تثبیت مقوله‌های وسیع نظریه‌پردازی برحسب مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۸-۲۰۹).

جامعه علمی است؛ جامعه‌ای که از نخستین شروط آن پیوستگی تحقیقات صورت گرفته با یکدیگر است. با وجود این، با اینکه تصاویر مختلفی از چیستی علم از دیدگاه اندیشمندان مختلف علوم انسانی وجود دارد، اما تلاش شد تا وجه مشترکی را معرفی کنیم که بسیاری از دیدگاه‌ها بر آن توافق دارند. این دیدگاه گرچه بسیار عام بوده و هنوز نظام‌بخشی جزئی‌تر را ممکن نمی‌سازد، اما به جهت اینکه برای تحقیقات داخلی می‌تواند اولین گام باشد، بر همین مقدار اکتفا کرده، جزئیات دیگر را به مراحل دیگری واگذار می‌کند؛ زیرا قضاوت قطعی نیازمند ارائه ملاکات بیشتر و محکم‌تری است که شرط جامعیت و مانعیت را درباره قضاوت تحقیقات صورت گرفته استیفا نماید.

تلاش برای ایجاد هماهنگی میان مفاهیم مورد استفاده در کار تحقیقاتی، از نظریه‌ها و چارچوب‌های مفهومی مختلفی استفاده می‌کنند. در این نوع از تحقیقات، محقق بدون تلاش برای هماهنگی مفاهیم مورد استفاده در کار تحقیقاتی خود، مفاهیم مختلف را از رویکردهای گوناگون علمی به عاریت می‌گیرد. این امر موجب می‌شود مفاهیم ناسازگار برساخته رویکردهای مختلف فکری به‌رغم مبانی و اصول علمی گوناگون در یک جا گرد آمده، وحدت رویه علمی تنها با تلاش ظاهری محقق برای انسجام حفظ شود. اما در واقع، مفاهیم ناسازگاری که بنیان تحقیق را هدف قرار داده‌اند، موجب توقف فعالیت علمی می‌شوند. طبیعی است که برای این نوع از تحقیقات نمی‌توان الگوی ارزیابی ارائه کرده و به لحاظ روش‌شناختی منطقیاً مورد ارزیابی قرار داد.

به نظر می‌رسد این آنا‌رشی و بی‌نظمی علمی آسیب‌های شدید به فضای علمی ما وارد آورده که از آن جمله، عدم تشکیل



منابع

۱. استراوس و کربین، انسلم، جولیت (۱۳۹۰)، مبانی پژوهش کیفی، تهران: نشر نی.
۲. ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸)، مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. _____ (۱۳۹۱)، فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. _____ (۱۳۹۰)، مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، تهران: نشر نی.
۶. بیکنم و راگ، لئونارد، دبرا (۱۳۹۲)، روش‌های کاربردی پژوهش اجتماعی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۷. تامپسن، کنت، امیل دورکیم، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر نی.
۸. تشکری، عباس و چالز تدلی (۱۳۹۴)، راهنمای روش‌های آمیخته در پژوهش‌های علوم رفتاری و اجتماعی، تهران: دانشگاه تهران.
۹. جانکر و پنینک، جان و بارتجان (۱۳۹۴)، ماهیت روش‌شناسی تحقیق، شیراز: دانشگاه شیراز.
۱۰. حسنی، سیدحمیدرضا و هادی موسوی (۱۳۹۷)، انسان‌کنش‌شناسی صدرایی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. _____ (۱۳۹۵)، انسان‌کنش‌شناسی پوزیتیویستی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۲. دورکیم، امیل (۱۳۶۸)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
۱۳. _____ (۱۳۵۹)، تقسیم کار اجتماعی، ترجمه حسن حبیبی، چاپ اول، تهران: انتشارات قلم.
۱۴. _____ (۱۳۸۳)، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
۱۵. _____ (۱۳۷۸)، خودکشی، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران: انتشارات دانشگاه علامه.
۱۶. _____ (۱۳۷۶)، تربیت و جامعه‌شناسی، ترجمه علی‌محمد کاردان، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۹)، تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دژه بیدی، چاپ اول، تهران: ققنوس.
۱۸. دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۳)، ذات فلسفه، ترجمه حسن رحمانی، چاپ اول، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۱۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۳)، روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبایی.
۲۰. _____ (بی‌تا)، اسلام و اجتماع، قم: جهان‌آرا.
۲۱. _____ (۲۰۰۷)، مجموعه الرسائل علامه الطباطبایی، مصحح صباح ربیعی، چاپ اول، قم: باقیات.
۲۲. _____ (۱۳۸۷)، اصول فلسفه رئالیسم، قم: بوستان کتاب.
۲۳. _____ (۱۳۷۱)، میزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان.
۲۴. _____ (۱۳۸۷)، مجموعه رسائل علامه طباطبائی، چاپ اول، ج ۲، قم: بوستان کتاب.
۲۵. _____ (۱۳۸۸)، بررسی‌های اسلامی، قم: بوستان کتاب.
۲۶. فروم، اریش (۱۳۷۳)، انسان از دیدگاه مارکس، محمد راه‌رخشان، چاپ اول، هامبورگ: سنبله.
۲۷. کوش، سلینا (۱۳۹۶)، اصول و مبانی تحلیل متون ادبی، تهران: مروارید.
۲۸. لینونبرگ و ایربای، فردریک و پورلی (۱۳۹۰)، روش‌های تحقیق و نگارش پایان‌نامه در علوم اجتماعی، علوم رفتاری و مدیریت، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
۲۹. مارکس، کارل (۱۳۸۹)، گزیده نوشته‌های کارل مارکس در جامعه‌شناسی و فلسفه اجتماعی، ترجمه پرویز بابایی، چاپ اول، تهران: نگاه.
۳۰. مارکس، کارل (۱۳۷۷)، دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه حسن مرتضوی، چاپ اول، تهران: آگاه.

- morality and society*, edited and with introduction by: Robert N. Bellah, Chicago & London, the university of Chicago press.
45. _____ (1984), *Division of Labor*, London: MacMillan.
46. Hurka, Thomas (1993), *perfectionism*, New York: Oxford, first edition.
47. Hughes, John (1990), *The philosophy of social research*, New York: Longman.
48. Ingram, John K. (1901), *Human Nature and Morals*, London: Adam & Charles Black.
49. Jan Jonker, Bartjan Pennink. (2010), *The Essence of Research Methodology A Concise Guide for Master and PhD Students in Management Science*, Netherlands: Springer.
50. Jean Mackniff & Jack Whithead (2006), *All you need to know about action research*, first edition, London: Sage.
51. Kalberg, S., (1980), "Max Weber's Types of Rationality: Cornerstones for the Analysis of Rationalization Processes in History", *American Journal of Sociology*, vol. 85, 1150.
52. Kathleen_B._deMarrais, _Stephen_D._Lapan, (2004), *Foundations for Research: Methods of Inquiry in Education and the Social Sciences*, New Jersey London: Lawrence Erlbaum Associates.
53. L'Abate, Luciano., (2012), *Paradigms in Theory Construction*, New York Dordrecht Heidelberg London: Springer.
54. Menzies, Ken., (1982), *Sociological Theory in Use*, New York: Routledge.
55. Rickman, H. P., (1979), *Wilhelm Dilthey pioneer of the human studies*, London, University of California press, first edition.
56. Rickman, H. P., (1979), *Wilhelm Dilthey pioneer of the human studies*, London, University of California press, first edition.
57. Runciman, W. G. (ed.) (1977), *Max Weber*: ۳۱. ملاصدرا (۱۹۸۱)، *الحكمة المتعالية في الاسفار الاربعة*، بيروت: دار احياء التراث العربی.
۳۲. مورگان، گرت (۱۳۹۳)، *پنداره‌های سازمان نوروژی*، حسین، باتمانی، محمدمامین، تهران: مؤسسه کتاب مهربان نشر.
۳۳. نیومن، ویلیام لارنس (۱۳۹۵)، *روش‌های پژوهش اجتماعی*، چاپ سوم، تهران: ترمه.
۳۴. وبر، ماکس (۱۳۹۲)، *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: مرکز.
۳۵. _____ (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و همکاران، تهران: انتشارات مولی.
۳۶. _____ (۱۳۷۳)، *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، با مقدمه‌ای از آنتونی گیدنز، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
37. Babbie, Earl. (2007), *The Basics of Social Research*, USA: Thomson Wadsworth.
38. Bishop, Robert C., (2007), *The philosophy of the social sciences*, London: continuum.
39. Bruce L. Berg (2011), *Qualitative Research Methods for the Social Sciences* (4th Edition) USA: Allyn & Bacon.
40. Comte, August (1875), *The system of positive polity*, [trans.] M.B Oxon, John Henry Bridges, London: Longmans, Green and co. Vol. 1,
41. Coleman, James S., (1990), *Foundations of Social Theory*, Cambridge, Massachusetts & London: The Belknap Press of Harvard University.
42. De Coppens, Peter Roche., (1976), "Ideal Man in Classical Sociology; the views of Comte, Durkheim, Pareto, and Weber", The Pennsylvania State University Press.
43. Dilthey, Wilhelm (1977), *Descriptive Psychology and historical Understanding*, translated by: r. m. Zanger and K. I. heiges, Hague: Martinus Nijhaf, first edition.
44. Durkheim, Emile, (1973), *Emile Durkheim on*

- Selection in Translation*, Translated by E. Matthews. Cambridge: Cambridge University Press.
58. Weick, karel (1979), *The Social Psychology of Organizing*, -Hill Humanities.
59. Weick, karel (1995), *Sense making in Organizations*, London, New Delhi, Sage.
60. Wallace, Ruth_A .& Wolf, Alison., (1995), *Contemporary sociological theory*, New Jersey : Prentice Hall.
61. Weber, Max (1962), *Basic Concepts in Sociology*, New York: The Citadel Press.
62. _____ (1964), *The Theory of Social and Economic Organization*, Translated by A. M. Henderson & T. Parsons, New York: Free Press.

